

مدلهای دولت-ملت سازی؛ از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی

دکتر افشین زرگر *

چکیده

دولت - ملت سازی از جمله مباحث جدید و بسیار مهم مطالعات روابط بین الملل قلمداد می گردد. این بحث بویژه با ورود اعضای جدید به نظام دولتها در دوره پس از جنگ سرد از اهمیت فوق العاده ای برخوردار گشته و محققان مختلفی را برای انجام مطالعات پایه ای تئوریک و نیز موردی در اقصی نقاط جهان به خود جذب نموده است. از جمله حوزه های مطالعاتی جدید در این باره، کشورهای پس از کمونیست می باشند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موجب باز شدن فضای جدیدی در روابط بین الملل گردیده و با ظهور دولتهای جدید از بطن امپراتوری فروپاشیده شوروی، انبوهی از موضوعات مختلف در دستور کار پژوهشگران قرار گرفت. در طی چندین سال اخیر مطالعات مختلفی در این باره انجام شده است و چه بصورت پایه ای و کلی و چه بطور موردی، روند دولت-ملت سازی در این فضای جدید مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

* دکترای روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات

با توجه به اهمیت فراوانی که موضوع دولت-ملت سازی در جهان کنونی دارد و منشاء بسیاری از ناآرامی‌های موجود در جهان را می‌توان بطور مستقیم و غیر مستقیم ناشی از آن دانست، در این مقاله به مرور مدل‌های اصلی دولت-ملت سازی در مطالعات سیاسی و بین‌المللی می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها

دولت-ملت سازی، مدل اروپایی دولت-ملت سازی، مدل آمریکایی دولت-ملت سازی، دولت-ملت سازی بین‌المللی، مدل اوراسیایی، مدل دولت در حال ملی شدن، دولت مدنی

مقدمه

دولت-ملت و روند دولت-ملت سازی در مطالعات روابط بین‌الملل از اهمیت محوری برخوردار است، این مبحث بسیاری از مسائل را در روابط بین‌الملل چنان تحت تاثیر قرار می‌دهد که مطالعات هرچه بیشتر و گسترده‌تر در این باره را ضرورت می‌بخشد، بویژه آنکه هم‌این بحث از پشتوانه تاریخی قوی برخوردار است و داده‌های مهمی را از دل تاریخ می‌توان استخراج نمود و هم در حال حاضر بسیاری از واقعیت‌های جهانی را از دریچه این روند به خوبی می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. نمونه‌ها و موضوعات متنوع و گسترده‌ای را در چارچوب این روند می‌توان مورد بررسی و آزمون قرار داد و از طریق آن فهم مناسبی از کل عرصه روابط بین‌الملل و نیز اجزای آن بدست آورد. موضوع دولت-ملت سازی را می‌توان در کشورهای مختلف جهان، بویژه کشورهای جهان سوم که بسیاری از مسائل و مشکلاتشان ناشی از ضعف و کندی طی همین روند است، مورد بررسی قرار داد. بدون شک از طریق چنین مطالعاتی می‌توان به فهم روشنی از مسائل جهان سوم دست یافت و بر مبنای این آسیب‌شناسی، به ارائه راهکارهای مختلف پرداخت.

همچنین یکی از عرصه های بکر مطالعاتی در این باره مختص کشورهای پس از کمونیست و بطور خاص تر جمهوری های بازمانده از شوروی است. در پس اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی، دولتهای مستقل جدیدی وارد نظام دولتها شدند و به شدت و حتی گهگاه به طور خوشونتباری درگیر روند دولت-ملت سازی خود گشتند. در طی همین روند ناامنی ها و بی ثباتی های مختلفی ظاهر گشتند و حتی در برخی موارد شدت این مسائل به حدی افزایش یافت، که برخی از این دولتهای تازه استقلال یافته همچون شوروی در آستانه تجزیه واقع گشتند. البته به مرور زمان و با تثبیت موقعیت این دولتهای جدید، شدت این خطرات کاهش یافت و حداقل از آستانه خطرناک تجزیه و فروپاشی نجات یافتند، اگرچه هنوز بسیاری از این دولتها غرق در مسائل و مشکلات عدیده هستند و در پیشبرد روند دولت-ملت سازی خود با چالش های جدی ای مواجه می باشند.

برخی بر این نظر هستند که ریشه اصلی ناامنی ها و بی ثباتی ها در جهان را باید در ضعف و تداوم بحران دولت-ملت سازی در بسیاری از کشورها جستجو نمود که در بهترین وجه می توان بر آنها نام شبه دولت یا دولتهای پسا استعماری نهاد. این شبه دولتها که تعداد آنها در جهان سوم بسیار زیاد است در تامین کارکردهای اساسی که از یک دولت-ملت مورد انتظار است عاجز هستند و در کشاکش طی بحران دولت-ملت سازی منشاء نزاع ها، ناامنی ها و بی ثباتی های داخلی، منطقه ای و بین المللی می گردند. همین موضوع بسیاری از محققین روابط بین الملل را بر آن واداشته است که توجه ویژه ای به بحث دولت-ملت سازی نمایند و از این منظر به بررسی بی نظمی های بین المللی و البته ارائه راهکارهای کارآمدی برای غلبه بر این بی نظمی ها روی آورند.

با مطالعه روند دولت-ملت سازی در طول چند سده اخیر و بویژه دوره پس از جنگ سرد، گونه شناسی ها و طبقه بندی های مختلفی از دیدگاهها و مدل های دولت-ملت سازی ارائه گشته و محققین تلاش نموده اند که برای تحلیل و تبیین بهتر نمونه های مورد مطالعه خود چارچوب های نظری منظم و مشخصی مطرح سازند. در این مقاله با مرور مدل های کلاسیک

و جدید، تلاش می‌نمائیم چارچوبی برای مطالعات مبسوط تر و دقیق نمونه‌های مختلف دولت-ملت سازی در جهان سوم و خصوصاً فضای پس از شوروی (کشورهای تجزیه شده از شوروی و بطور گسترده تر بلوک شرق سابق) معرفی نمائیم.

گفتار اول - ضرورت‌های مطالعه روند دولت-ملت سازی در جهان معاصر

۱- روند دولت-ملت سازی و نظم و امنیت بین‌المللی

مابین روند دولت-ملت سازی و نظم و امنیت بین‌المللی ارتباط مستقیم و روشنی وجود دارد. این واقعیتی آشکار است که در عرصه بین‌الملل، واحدهای کشوری از نظر روند دولت-ملت سازی در موقعیت‌های مختلفی قرار دارند. نمونه‌های موفق این روند را میتوان بطور بارز در اروپای باختری و آن کشورهایی که اکنون در زمره دنیای صنعتی و پیشرفته قرار دارند مشاهده نمود. تصویر دولت ملی در این بخش از جهان توسعه بسیار چشمگیری از خود نشان می‌دهد و مابین سازه اجتماعی ملت و دولت پیوند و ارتباط بسیار تنگاتنگی بوجود آمده است. این دولت‌های ملی بیشترین سهم را در مدیریت مسائل جهانی داشته‌اند و بدینگونه در حفظ و تداوم نظم بین‌المللی سهم مهمی ایفا می‌کنند. در بخشی از جهان، مدل دولت ملی چنان پیشرفت‌های گسترده‌ای داشته است که حتی برخی امروزه از آنها بنام دولتهای پسامدرن یاد می‌کنند. دولتهایی که با حل بیشتر مسائل و چالش‌های داخلی و خارجی خود (توان غلبه بر آنها) وارد عصر جدیدی از تکامل خود شده‌اند. در مجموع روند دولت-ملت سازی در این کشورها وضعیت بسیار مطلوبی داشته و این کشورها بسیاری از بحران‌های داخلی خود را در جهت بالابردن ظرفیت و توانشان به نحو مطلوبی حل و فصل نموده‌اند. در مقابل در بخش دیگر جهان و یا آنچه که به دنیای در حال توسعه، توسعه نیافته و جهان سوم شناخته می‌شود، واحدهای کشوری از نظر روند دولت-ملت سازی در وضعیت چندان مطلوبی قرار ندارند. البته این دولتها را می‌توان در طیف متنوعی از نظر دوری و نزدیکی به تصویر واقعی دولت-ملت قرار داد، بدینصورت در بدترین وضعیت مآشاهد دولتهای ناکام هستیم (همچون افغانستان)، و

در بهترین وضعیت دولتهای تازه صنعتی شده ای را می بینیم که البته هنوز درگیر برخی چالش های روند دولت - ملت سازی هستند (همچون برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا)، البته پیشرفت آنها بویژه از نظر دو شاخص اول روند دولت-ملت سازی مطلوب تر بنظر می رسد. در مجموع می توان بر واحدها یا کنشگران دولتی در این بخش از جهان، نام شبه دولتها یا دولتهای پسا استعماری داد. حتی با نگاهی سطحی به آمار درگیریها، منازعات، بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جهان می توان بوضوح دید که بیشتر بی ثباتی ها در این بخش از جهان مشاهده می شود. در بسیاری از این جوامع دولت در مدیریت و انجام کارکردهای ضروری از توان کمی برخوردار است و یا از آن بدتر مفهومی بنام ملت هنوز بدلیل شکاف های قومی، نژادی و مذهبی و عدم یکپارچگی و همبستگی ملی به چشم نمی خورد. مابین دولت و ملت (برای بسیاری از این جوامع باید با تسامح استفاده نمود) شکاف و فاصله جدی مشاهده می شود و لذا تلقی تصویر دولت-ملت برای آنها بسیار سخت و ناممکن می نماید. این شبه دولتها یا دولتهای پسا استعماری از جمله علل و منشاءهای اصلی ناامنی و بی نظمی جهانی قلمداد می گردند. بی شک با مطالعه و شناخت وضعیت، موانع و چالش های پیشاروی این روند می توان به راهکارهای مناسبی نیز دست یافت. البته این راهکارها بنابر ویژگی های متفاوت کشورها نسبت به هم، متنوع خواهد بود.

۲- ضرورت فهم درست و مطلوب دولت-ملت بعنوان بازیگر محوری روابط

بین الملل

در ادبیات روابط بین الملل عادت غالب آکادمیک و بوروکراتیک براین بوده است که به همه کنشگران دولتی نام یا صفت دولت-ملت نهند. این یک تلقی اشتباه بوده و در زبان دقیق باید مابین کنشگران مختلف قائل به تفاوت های اساسی باشیم، زیرا واقعیت های درونی و بین المللی آنها حکم براین می دهد. بی شک با برجسته ساختن بحث روند دولت-ملت سازی در

مطالعات روابط بین الملل می توان به مرزها و تفکیک های مفهومی و تئوریک کامل تری از انواع کنشگران دولتی دستیافت و فراتر از تقسیمات صرف مبتنی بر قدرت(دولت قدرتمند و ضعیف) و نیز مبتنی بر نوع رژیم های سیاسی(دموکراتیک و اقتدار گرا) دست یافت. همچنین بجز این ضرورت تفکیک و گونه شناسی کنشگران دولتی، مطالعه و رهیافت دولت-ملت سازی می تواند تصویر کامل تری از روابط بین الملل ارائه دهد. در مطالعه روند دولت-ملت سازی بوضوح می توان به ارتباط و پیوند سیاست داخلی و سیاست بین المللی، یا نظم داخلی و بین المللی دست یافت. همچنین با مطالعه روند دولت-ملت سازی در کشورهای مختلف بویژه بر مبنای رویکرد تطبیقی می توان به علت و منشا اساسی اختلافات عملکردی و رفتاری دولتهای مختلف(در قالب سیاست های خارجی متفاوت) دست یافت. بی شک مطالعه روند دولت-ملت سازی می تواند غبار از روی بسیاری از واقعیت های پنهان مانده روابط بین الملل بزدايد.

۳- وقایع و حوادث جهانی و دستور کارهای مطالعاتی روابط بین الملل

در سالیان اخیر بر اثر برخی حوادث و وقایع جهانی، موضوع مطالعاتی دولت-ملت سازی در حوزه روابط بین الملل از اهمیت فوق العاده ای برخوردار گردیده است. پس از جنگ سرد ما شاهد ورود اعضای جدید به جامعه دولتها بوده ایم. این دولتها که عمدتاً در اروپای شرقی و از بطن اتحاد فروپاشیده شوروی سر بر آوردند، عمدتاً با مسائل حاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی درگیر بوده اند و توجهات بین المللی را به خود مشغول داشته اند. نمونه بارز این وضعیت های آشوب زا را می توان در بالکان، قفقاز شمالی و جنوبی، تاجیکستان، مولداوی و ... مشاهده نمود. همچنین در همین دوره افزایش منازعات سرزمینی و قومی در اقصی نقاط جهان بویژه در خاورمیانه و آفریقا را مشاهده نموده ایم. در واقع با از بین رفتن تهدید (تصور تهدید) وقوع جنگ مابین ابرقدرت ها(دو قطب قدرت جهانی نظام جنگ سرد)، عملاً ناامنی و جنگ به سطح نازل تر و محدود تر ولی عمدتاً بسیار خشن تری تحول یافت که آن را در دستور کار اصلی امنیت جهانی قرار داد. بدین خاطر نسبت به

دو تحول بالا، در بین موضوعات مختلف مورد توجه بین المللی، بحث دولت سازی و ملت سازی نیز از اهمیت جدی ای برخوردار گشته است. در این دوره بیشترین توجه نسبت به این موضوع را از جانب سازمان ملل متحد و نیز ایالات متحده می بینیم. همانگونه که خواهیم دید، بنابر همین توجهات و اقداماتی که در این راستا از سوی این دو انجام گرفته است، بحث دولت-ملت سازی از برون در ادبیات روابط بین الملل رواج یافته است. از آغاز دهه ۱۹۹۰ سازمان ملل متحد با تعریف گسترده تری که برای وظایف و کارکردهایش و بنابر محیط متحول جهانی، انجام داده است، در پرداختن به موضوع امنیت جهانی و نیز توسعه پایدار، به ضرورت دولت-ملت سازی در دنیای درحال توسعه آگاه تر گردیده است و تلاش هایی را نیز در این راستا در نقاط مختلف دنیا از جمله در آفریقا و آسیا و بالکان انجام داده است.

در مورد بالکان نقش سازمان ملل متحد در حل مسائل مربوط به دولت-ملت سازی های نوین و تنش های خشونتبار ناشی از آن رنگ جدی تر و ملموس تری به خود گرفته است. در همین نمونه و موارد دیگر، ایالات متحده سیاست ها و اقدامات خود را عمدتاً در قالب موضوع دولت-ملت سازی به پیش برده است. یک گرایش غالب در ایالات متحده این بوده است که موضوع مداخله این کشور در نقاط مختلف جهان از جمله بالکان، عراق، افغانستان و تلاش برای گسترش نفوذ در اوراسیا (دولتهای پس از شوروی)، را در قالب موضوع کمک این کشور به دولت-ملت سازی توجیه نماید. همین وقایع جهانی بحث دولت-ملت سازی را در مطالعات روابط بین الملل بطور جدی تر و جالب تری مطرح و نمایان ساخته است. در این باره این سؤال مهم به ذهن متبادر می شود که آیا واقعاً این تلاش های ایالات متحده و حتی سازمان ملل متحد را می توان در زمره مباحث دولت-ملت سازی مطرح ساخت؟ اصلاً دولت-ملت سازی از برون معنا دارد؟

۴-تلاش برای فهم روند های آتی

حوادث واقعی دهه ۱۹۹۰ نشان دادند که روند دولت-ملت سازی بطور متداوم در جریان

است و زایش دولتهای جدید در بالکان و اتحاد جماهیر شوروی، را باید در این راستا دنبال نمود. این وقایع نشان دادند که نظام دولتها کماکان در حال گسترش و عضو گیری های جدید است و پس از موج سوم ورود اعضای متعدد به نظام دولتها (پس از جنگ جهانی دوم)، در موج چهارم (پس از جنگ سرد) نیز اعضای جدیدی اعلام وجود نموده اند. ولی حوادث چند سال اخیر و نیز تصویر داخلی بسیاری از کشورهای جهان نشان می دهد که این پایان کار نبوده و نیست. در همین چند سال اخیر مونته نگرو از صربستان جدا و به استقلال دست یافت (۲۰۰۶) و بحث استقلال کوزوو نیز بطور جدی تری (البته مقاومت صربستان و نیز حامی اش روسیه بالاست) مطرح گشته است.

در بسیاری از نقاط دنیا نیز ناسیونالیسم های قومی در فکر دستیابی به استقلال و تشکیل دولت خاص خود هستند. این روند در آسیا و آفریقا در کشورهای مختلف مشاهده می شود که گهگاه موجب بروز تهدیدات امنیتی جدی ای نیز می شوند. (زرگر، ۱۳۸۵، ۶۶-۶۷) در برخی از جمهوری های پس از شوروی نیز هنوز پتانسیل تجزیه طلبی و ظهور احتمالی دولتهای جدید بالاست که البته نتایج شدیداً متاثر از انباشت یا کاهش قدرت در این کشورها و نیز نقش دیگر کشورهای خارجی خواهد بود. چنین تهدیداتی بویژه در این کشورها مشاهده می شود: فدراسیون روسیه در دوره پس از شوروی همواره با تهدیدات تجزیه طلبانه در نواحی جنوبی و جنوب غربی اش بویژه قفقاز شمالی و بطور بارز چچن، مواجه بوده است، گرجستان با دو مسئله حاد آبخازیا و اوستیای جنوبی در رنج بوده است، جمهوری آذربایجان با مسئله قره باغ به شکل حادی درگیر بوده که موجب درگیر شدن این جمهوری با ارمنستان شده است. در واقع تا مسئله ناسیونالیسم قومی و بسیج قومی در جهان وجود دارد، احتمال شکل گیری دولت های جدید نیز وجود دارد. یکی از جغرافی دانان تخمین زده است که بیش از ۵۰۰ اقلیت قومی متمایز از یکدیگر وجود دارد که داعیه تشکیل دولت ملی دارند، و البته برخی از محققان سیاسی دیگر نیز این تعداد را به ۲۳۳ مورد کاهش داده و پیش بینی کرده اند که اینها اقلیت های در خطری^۱

هستند که هر یک در دوره پس از جنگ جهانی دوم درگیر منازعات جدی قومی بوده اند. (Clements, 1996) جنبش های ملی و قومی متعددی در سرتاسر جهان در پی برهم زدن صورتبندی بسیاری از دولتهای موجود و ایجاد دولتهای جدید و یا تغییر مرزهای سرزمینی هستند، که این می تواند کماکان موجب ایجاد دولتهای جدید گردد. "آنها بدنبال برسمیت شناخته شدن ادعاهایشان از سوی مجامع بین المللی هستند و نقطه عزیمت استدلالشان این اصل است که ملتها باید با کشورها یکی باشند، و مهم ترین برگ برنده ای که می توانند رو کنند این است که آنها نماینده ملت هایی هستند که می خواهند کشور باشند." (بول، ۱۳۸۵، ۹۲-۹۳) در واقع در بسیاری از نقاط جهان عمدتاً در جهان سوم و حتی در اروپا (مانند اسپانیا)، هنوز فاصله زیادی مابین مرزهای سرزمینی و مرزهای هویتی / جمعیتی مشاهده می شود و این می تواند مهمترین منشاء تداوم مطالبات برای تشکیل دولتهای جدید باشد. هم اکنون حدود ۲۰۰ واحد کشوری در سطح جهان وجود دارد و احتمال چند پاره شدن بسیاری از کشورها و یا پیوستن برخی از واحدها به یکدیگر و تشکیل دولتهای جدید وجود دارد. بدون شک چنین تحولی در یک گستره وسیع و شدیدتر (مثل دوره پس از جنگ جهانی دوم یا پس از جنگ سرد) تنها در پی یک گذار سیستمیک در سطح نظام بین الملل، یا وقوع بحران کارکردی در برخی از دولتهای چند قومیتی وسیع (شبه امپراتوری ها همچون مورد شوروی) امکان وقوع بیشتری دارد و هر اندازه دولت های قوی و کارآمدتر وجود داشته باشند و هر اندازه نظام بین الملل از ثبات و ساختار منظمی برخوردار باشد، احتمالاً بر ایده یا اصل، حفاظت از نظام کنونی دولتها و عدم تغییرات فاحش در مرزهای دولتی تاکید خواهد شد و در واقع بر حفظ وضع موجود تاکید خواهد شد، البته این یک امر قطعی نیست و شدیداً وابسته به منافع و سیاست های قدرت های بزرگ و قوت و ضعف نهادها، هنجارها و قواعد بین المللی دارد.

بنابر این با توجه به مطالب گفته شده، کماکان مطالعه روند دولت-ملت سازی چه در مورد واحدهای دولتی حاضر و موجود (شبه دولتها) و چه در مورد موارد بالقوه و مستعد دولت سازی های

جدید، جاری و از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. از جمله نمونه های کلان، مهم و حساس کنونی مورد مطالعه در چارچوب بحث دولت-ملت سازی می توان به این موارد اشاره نمود:

۱- روند دولت-ملت سازی در اروپا (۱)، بویژه در بالکان. در حال حاضر مسئله کوزوو (Hehir, 141-125, 2007) در کانون توجه جهانی قرار دارد. بوسنی-هرزه گوین (Halloran'O, 1998)، مونته نگرو (بعنوان یکی از جدیدترین دولت‌های استقلال یافته)، مقدونیه، کرواسی، صربستان و ... در اروپای مرکزی هنوز باچالش های جدی ای در پیشبرد این روند مواجه اند.

۲- روند دولت-ملت سازی در خاورمیانه. در مجموع کلیه کشورهای خاورمیانه از نظر دولت-ملت سازی در وضعیت چندان مناسبی قرار ندارند، (هینبوش و احتشامی، ۲۹، ۱۳۸۲ و ۳۴-۳۵) ولی از جمله نمونه های حساس و بیشتر مورد توجه می توان به نمونه مهم فلسطین در طی دوره پس از ۱۹۹۱ (کنفرانس مادرید)، که روند صلح در راستای ایجاد یک دولت فلسطینی مستقل جهت یافته ولی هنوز کامل نگردیده است، و نیز اسرائیل (Yiftachel, 1996, xxv-i) و یا مسئله عراق اشاره نمود، که بنظر توجهات بیشتری را در سطح بین الملل به خود مشغول داشته اند.

۳- روند دولت-ملت سازی در اوراسیای مرکزی. روند دولت-ملت سازی در تمامی کشورهای اروپای شرقی و جمهوری های پس از شوروی از درجه اهمیت بالایی در مطالعات روابط بین الملل برخوردار است. این روند در کشورهای مختلف پس از شوروی از جمله در جمهوری های سه گانه قفقاز جنوبی مورد تحلیل و پژوهش قرار گرفته و هنوز هم بسیار جدید و بکر می نماید. (Schwartz, 2001-2002) موضوعات مختلفی را در این باره می توان (بویژه از طریق یک رهیافت تطبیقی) مورد بررسی و مطالعه قرار داد: طرقی که هویت ملی که ساخته شده یا توسط سیاستمداران، روشنفکران، و عموم مورد مناقشه قرار گرفته است، ارتباط مابین ملت‌های اسمی (ظاهری)^۱ و اقلیت های ملی، سیاست حقوق زبانی و شهروندی،

نقش مذهب در ملت سازی، خشونت فرقه ای، جدایی طلبی و منازعه قومی-سرزمینی، و ...
(1994,47-72,Brubaker)

۴- روند دولت-ملت سازی در آفریقا (۲). تقریباً بیشتر کشورهای آفریقا از نظر روند دولت-ملت سازی در وضعیت مطلوبی قرار ندارند، و برخی از نمونه ها همچون سودان، سومالی، اریتره و ... بسیار تهدید زا نیز جلوه نموده اند. کمیسیون جنوب در گزارش خود که در ژانویه ۱۹۸۵ منتشر کرد، وضعیت دولت-ملت سازی در آفریقا را بسیار وخیم تشخیص داد. طبق این گزارش در آن زمان ۲۵ دولت از ۵۱ عضو سازمان وحدت آفریقا تحت حکومت نظامی اداره می شدند، ۹۰ کودتا از سال ۱۹۶۰ تا آن زمان بوقوع پیوسته، نیروهای مسلح ۶/۲ در ۱۰۰ نفر را تشکیل می دادند (در مقایسه با یک میانگین جهان سومی ۳/۴)، واردات اسلحه از فاصله ۱۹۷۶-۱۹۸۰ بالغ بر ۵۵/۵ میلیارد دلار می شد (۲۶/۵ میلیارد در بقیه جهان سوم) و بیش از ۳/۵ میلیون نفر در شورش ها، جنگ های داخلی و نزاع ها کشته شده اند. بدینگونه در دوره پس از استعمار زدایی، وضعیت دولت-ملت سازی در آفریقا اصلاً چشم انداز مناسبی نداشته است. (بژورن هتته، ۱۳۸۱، ۵۵)

۵- روند دولت-ملت سازی در آمریکای لاتین. بنظر این منطقه جهان سوم از نظر روند دولت-ملت سازی در وضعیت بهتری قرار داشته باشد. البته هنوز اکثر کشورهای این منطقه نیز با چالش های جدی ای بویژه در مورد شاخص سوم روند دولت-ملت سازی درگیر می باشند.

۶- روند دولت-ملت سازی در جنوب شرق آسیا (Heberer and Derichs, 2006, 1-13)
(در این منطقه به مدد توسعه اقتصادی سریع، روند دولت-ملت ساز پیشرفت محسوسی داشته است ولی هنوز برخی کشورها با مسائل حادی مواجه می باشند. بطور مثال چین بعنوان یکی از قدرت های جهانی هنوز از نظر اشباع سرزمینی (مسئله تایوان و تبت)، توسعه سیاسی و حقوق شهروندی با نقص ها و ضعف های بزرگی روبروست. یا کشورهایی مانند اندونزی، مالزی، تایلند، فیلیپین، سنگاپور و ... نتوانسته اند بحران همبستگی و یکپارچگی ملی را به شکل

کارآمدی حل و فصل نمایند. (۳)

۷- روند دولت-ملت سازی در شبه قاره هند (در این حوزه نیز روند دولت-ملت سازی با چالش‌ها و مشکلات بزرگی روبروست. هندوستان که از نظر پیشرفت دموکراسی در وضعیت مناسبی قرار داشته، هنوز درگیر بحران هویت ملی و حتی یکپارچگی سرزمینی است. مسئله کشمیر هنوز تمامیت ارضی این کشور را تهدید و موجب تداوم نزاعش با پاکستان می‌شود. هندوستان با مسائل و مشکلات عدیده دیگری نیز روبروست. پاکستان، بنگلادش، افغانستان و ... نیز ضعف‌های اساسی از خود نشان می‌دهند.)

در مجموع در بسیاری از نقاط جهان، هنوز روند دولت-ملت سازی تکامل نیافته و درگیر مسائل و مشکلات جدی و عدیده‌ای است. بدین خاطر است که گفته می‌شود بحث دولت-ملت سازی در مطالعات روابط بین‌الملل از جایگاه و اهمیت بسیار بالایی برخوردار می‌باشد و با مطالعه و پژوهش در این باره می‌توان به نتایج و یافته‌های بسیار مهمی دست یافت. البته به نظر با توجه به اشتراکات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در مناطق ژئوپلیتیکی و ارتباط نزدیک مسائل واحدهای واقع در آن با یکدیگر، مفیدتر می‌نماید که این روند در مجموعه‌ای از کشورهای منطقه‌ای و با رویکرد تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد.

گفتار دوم - معنا و چگونگی روند دولت-ملت سازی

دولت-ملت سازی چیست؟ چگونه فرایندی است؟ چگونه انجام می‌گیرد؟ اصلاً آیا دولت-ملت سازی فرایندی واحد است؟ یا دولت سازی و ملت سازی را باید مجزا در نظر بگیریم؟ در ادبیات روابط بین‌الملل معمولاً وقتی به این مفهوم ارجاع داده می‌شود، آن را روندی واحد در نظر می‌گیرند، چونکه بطور سنتی به دولت-ملت بعنوان واحد و کنشگر یکپارچه و قطعی نگاه می‌شود. برای فهم بهتر موضوعات مرتبط با دولت-ملت خصوصاً چگونگی و روند ساخته شدن و تحول آن، دولت و ملت را باید ابتدا به عنوان دو واحد یا سازه مجزا در نظر بگیریم. البته با پیشرفت‌هایی که در اروپای باختری از قرن ۱۷ بوقوع پیوست، این دو آنقدر به هم

نزدیک گشتند و مرزهای دولتی چنان با مرزهای هویتی و جمعیتی تطابق نمود، که این دو را واقعاً در یک اساس و سازه اجتماعی واحد بویژه در نگاه بین المللی تلقی می نمایند (البته در نمونه های موفق دولت-ملت سازی). به همین دلیل کاربرد مفهوم دولت ملی در واقع بیانگر ارتباط نزدیک و تنگاتنگ این دو در گذر زمان و تکاملشان در قالب یک مجموعه واحد است. ولی همانگونه که بارها گفته شد، کاربرد دولت ملی با این مختصات برای بسیاری از بازیگران دولتی در جهان امکانپذیر نیست، زیرا روند دولت-ملت سازی در بسیاری از واحدهای کشوری درجهان بطور مطلوبی طی نشده و بیشتر آنها را باید در هیبت شبه دولتها یا دولتهای پسا استعماری معرفی نمود.

در این واحدها اولاً مرز و تفکیک دولت و ملت بوضوح نمایان است، وثانیاً خود دولت یا به شدت در توسعه نیافتگی بسر می برد و سازه هویتی بنام ملت نیز بدلیل چندپارگی ها و شکاف های هویتی مختلف از جمله قومی تصویر تکامل نیافته ای از خود نشان می دهد. موضوع مطالعاتی روند دولت-ملت سازی بیشتر برای همین واحدهای کشوری توصیه و کاربرد پیدا می کند. با این دید روند دولت سازی و ملت سازی را می توان در دو بخش مفهومی تعریف نمود، بدین معنا امکان دارد در یک کشور روند دولت سازی در وضعیت پیشرفته تری از روند ملت سازی باشد یا بالعکس. البته این دو شدیداً در ارتباط متقابل با هم به پیش می روند و نمی توان یک روند را بدون دیگری در نظر گرفت، چون در این صورت نمی توان به تصویر کامل و روشنی از تحولات یک کشور دست یافت. به همین دلیل است که عمدتاً از مفهوم "دولت-ملت سازی" یاد می شود و البته وقتی از "دولت سازی"^۱ و "ملت سازی"^۲ نیز استفاده می شود، خواه ناخواه به این دو بطور همزمان و در ارتباط با هم و برخی مواقع حتی با سهل انگاری عین هم در نظر گرفته می شوند. پس نتیجه می گیریم که این دو را نمی توان و نباید عین یکدیگر در نظر گرفت ولی در عین حال کاملاً جدا و بی ارتباط دانستن این دو نیز امری اشتباه می باشد. به همین دلیل است که در این پژوهش مفهوم "دولت-ملت سازی" توصیه شده است.

1- State Building

2 - Nation Building

در مورد معنا و چیستی این روند نیز تعاریف و توصیفات مختلفی ارائه شده است. مفهوم ملت سازی بطور خاص در میان دانشمندان سیاسی آمریکایی یک دهه (یا مدتی بیشتر) پس از جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت و از آن عمدتاً برای توصیف همگرایی وسیع مابین دولت و جامعه، که شهروندی را عامل وفاداری به دولت-ملت مدرن قلمداد می نمود، استفاده می شد. از جمله محققان بارز آمریکایی در این دوره می توان به راینهارد بندیکس (که بر بسط شهروندی و حقوق مشارکت سیاسی در این روند تاکید داشت)، کارل دویچ که بر نقش ارتباطات اجتماعی و همگرایی ملی در این روند پای می فشرد، آلموند و کلمن (که با رهیافت کارکرد گرایانه در پی فهم مقایسه ای نظام های سیاسی کشورهای در حال توسعه بخصوص از طریق کارکردهای دروندادی (۴) این نظام ها و تمییز مراحل توسعه سیاسی اشان، تلاش نمودند) (Almond and Coleman, 1960) و ... اشاره نمود. (Stephenson, 2005)

عمدتاً مفهوم "دولت سازی" در مورد "توسعه نهادهای حکومت مداری" کاربرد پیدا می کند و "ملت سازی" در مورد "توسعه و پیشرفت یک هویت مشترک" (Bremmer, 2003, 29) در قالب ملت و هویت ملی. بدین معنا دولت سازی روندی است در جهت دولتمداری کارآمد و ملت سازی روندی است در جهت یک هویت مشترک یا همان ملت مداری^۱ یا زیست ملی. کیت جیگز^۲ دولت سازی را چنین تعریف می کند "بطور مفهومی، دولت-سازی معمولاً بعنوان توانایی دولت برای انباشت قدرت تعریف شده است. دولت سازی فرایندی است که دولت نه تنها از نظر سودمندی اقتصادی و اجبار حکومتی بلکه همچنین از نظر قدرت نهادی و سیاسی رشد پیدا می کند... از نظر من قدرت دولت سه چهره متمایز دارد: الف-قدرت بعنوان ظرفیت های ملی^۳؛ ب-قدرت بعنوان ظرفیت سیاسی^۴ و ج-قدرت بعنوان انسجام نهادی^۵." (Jagers, 1992, 29) اگر به تاریخ ساخته شدن دولتها نیز نظر افکنیم، بوضوح خواهیم دید که این روند

1 - Nationhood

2 - Keith Jagers

3 - National Capabilities

4 - Political Capacity

5 - Institutional Coherence

در کل بر اساس مولفه عام قدرت به پیش رفته است. (اسکاچپل، ۱۳۸۴، ۱۵۷) شرح بالا بنظر یک تعریف کارآمد قلمداد می گردد، و با شاخص های دولت-ملت سازی موفق کاملاً هم خوانی دارد. بی شک روند دولت-ملت سازی با انگیزه و هدف انباشت قدرت، بهبود توانمندی و کارآمدی یک واحد کشوری دنبال می گردد. لازم به توضیح است وقتی از ظرفیت سازی و بهبود آن صحبت می شود، عمدتاً منظور ارتقای کارکردهای دولتی (مثلاً دفاع، نظم و قانون، مدیریت اقتصاد کلان و ...) است. البته این ظرفیت سازی باید متعادل و بنابر اولویت ها به پیش برود، بطور مثال در مراحل اولیه دولت سازی، اهمیت بالابردن ظرفیت دفاعی بسیار زیاد است، و البته به مرور زمان باید در زمینه بالابردن هرچه بیشتر ظرفیت سیاسی، بهبود سیستم آموزشی، افزایش حقوق شهروندی و ... نیز دولت پیشرفت محسوسی داشته باشد.

(Fukuyama, 2004, 15-6)

طبق یک نظر، ملت سازی را می توان چنین تعریف نمود: "مفهوم ملت سازی می تواند به عنوان فرایندی تلقی شود که در طی آن یک اقتدار مشروع در جهت تامین نظم و حقوق و دستیابی به ثبات سیاسی در چارچوب یک دولت-ملت تاسیس می یابد. فرایند ملت سازی براین اساس چهار بعد دارد: ۱- توسعه تدریجی یک حس همسانی با دولت و ایده آنها و فلسفه سیاسی اش در میان اعضای اجتماع سیاسی. ۲- گسترش ارتباطات اجتماعی در میان اجتماعات، گروههای فرعی و خرده فرهنگ ها در مناطق مختلف. ۳- فرسایش تدریجی تعهدات اجتماعی، اقتصادی و روانشناختی سابق و اکتساب الگوهای جدید جامعه پذیری و انس و الفت با ارزش های جدید. ۴- توسعه امکانات زیربنایی، خطوط ارتباطاتی و قوانین برای جریان وسیع تر کالاها و خدمات در میان مناطق مختلف دولت." (Kazemi, 2005, 9)

مرکز توسعه جهانی^۱، با تاکید بر اینکه وجود دولتهای ناکام و ضعیف همچون افغانستان، هائیتی و لیبیا برای امنیت جهانی تهدید زا هستند، دولت سازی را یک ضرورت مهم تلقی

نموده و آنرا چنین تعریف می‌کند "دولت سازی به معنی ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بلند مدت است". در این تعریف نهادهای دولتی اصلی که باید ایجاد و تقویت شوند، در این موارد برشمرده شده است: قوه مقننه (مانند کنگره ایالات متحده)، نظام های قضایی (مانند نظام های قضایی فدرال و دولتی ایالات متحده برای نظارت بر قوانین)، کارگزاری های اجرایی (نظیر نهادهای خزانه داری، آموزش و پرورش، حمل و نقل و دهها کارگزاری دیگر برای اجرای قوانین در جهت کنترل و اداره اقتصاد داخلی، آموزش و پرورش، تجارت و دیپلماسی و ...). (Center for Global Development, 2005)

این تعریفی تقلیل گرایانه از دولت سازی قلمداد می‌گردد و بیشتر برای دولت سازی از بیرون با مداخله خارجی کاربرد پیدا می‌کند، تعریفی که موسسه راند نیز از آن صحبت می‌کند. موسسه امریکایی راند و شورای روابط خارجی ایالات متحده^۱ نیز ملت سازی (که بنظر بیشتر با دولت سازی همخوانی دارد) را بدینگونه تعریف می‌کند "فرایند ایجاد نظم مدنی^۲ و کارکردهای حکومتی در کشورهایی که از یک دوره جنگ یا دیگر اشکال اغتشاش بیرون آمده اند." (Pan, 2003)

در این تعبیر این روند را در مورد کشورهایی مانند عراق، افغانستان، بوسنی، سومالی، هائیتی، موزامبیک و ... می‌توان صادق دانست. بنظر این تعریف بسیار محدود و ناقص است، زیرا همانگونه که گفته شد روند دولت-ملت سازی فرایندی است تقریباً جهانی و حتی در برخی از پیشرفته ترین کشورها نیز کماکان ادامه دارد. بطور نمونه آیا این روند را نمی‌توان برای اسپانیا که هنوز نتوانسته است مشکل کاتالونیا را برطرف سازد، یا فدراسیون روسیه که هنوز با مسائل حاد قومی درگیر است، یا ترکیه که هنوز نتوانسته است جمعیت قابل توجه کردها را در قالب ملت ترکیه یکپارچه و مسائل و مشکلات ناشی از آنها را حل کند، و یا جمهوری گرجستان که پس از گذشت ۱۷ سال از استقلالش کماکان نتوانسته مسائل سرزمینی - قومی خود (آبخازیا و اوستیای جنوبی) را حل و بر این مناطق اعمال حاکمیت تام و کمال نماید، و بسیاری از نمونه

1 - U.S. Council on Foreign Relation

2 - Civic Order

های دیگر که در مورد شبه دولتها یا دولتهای پسااستعماری صادق است، نمی توان جاری و قابل بررسی دانست. بی شک روند دولت- و ملت سازی صرفاً خاص کشورهای بیرون آمده از جنگ یا هرگونه اغتشاش نبوده و در بسیاری از کشورهای جهان سوم می توان این روند را در شکل جدی ای مشاهده نمود. البته کشورهای تازه استقلال یافته و یا بیرون آمده از جنگ ها و ناآرامی های داخلی، بیشتر از نظر روند دولت- ملت سازی قابل توجه اند، چون در واقع این نمونه ها عمدتاً در دستور کار امنیتی جهانی قرار می گیرند.

بنابراین در تعریف روند دولت-ملت سازی باید بدین نکته توجه شود که در معنای کلی، صرفاً آنرا نمی توان به وضعیت دولتهای ناکام یا بیرون آمده از جنگ ها، و یا تاسیس دولتهای جدید تقلیل داد. بدین معنا روند دولت-ملت سازی حتی در بسیاری از کشورهای غربی نیز هنوز به مرحله عالی خود دست نیافته است، و اگر چه پیشرفت های محسوسی در آنها دیده می شود ولی هنوز گهگاه برخی نمونه ها، با مسائلی نرم (همبستگی و یکپارچگی ملی و حل مسائل هویتی) به شدت درگیر هستند (مانند اسپانیا). شاید به همین دلیل است که ویل کیملیکا به تعریف مفهوم ملت سازی در ارتباط با دولتهای لیبرال می پردازد. وی معتقد است که ملت سازی فرایندی است در دست یک دولت لیبرال برای تقویت برتری یک فرهنگ اجتماعی^۱ خاص. او می نویسد "تقریباً همه دموکراسی های لیبرال در تلاشند تا یک فرهنگ اجتماعی واحد را در سرتاسر سرزمینشان تسری دهند. آنها همه در فرایند ملت سازی درگیر هستند- که فرایند ارتقای یک زبان مشترک و یک حس عضویت مشترک در / و دسترسی برابر به، نهادهای اجتماعی فعال در آن زبان [رسمی یا دولتی] است." (Kymlicka, 2001, 19) واقعاً نیز روند دولت-ملت سازی بطور متداوم حتی در پیشرفته ترین کشورها (البته با عبور از بحران های حاد و حرکت در یک مسیر باثبات و مطمئن و تامین شاخص های حیاتی این روند) نیز در جریان است.

1 - Societal Culture

همچنین باید به این نکته نیز اشاره کرد که این روند بطور قابل توجهی در اکثر کشورهای جنوب و یا همان دولت‌های پسااستعماری هنوز در وضعیت بسیار ضعیفی قرار دارد. حتی پس از گذشت حدود یک سده از ظهور و استقلال شمار فراوانی از این دولت‌ها، و نیز حتی با در نظر گرفتن ریشه تاریخی چند هزار ساله برای برخی از جوامع فرهنگی جنوب، روند دولت-ملت سازی در این واحدهای دولتی از نظر پیشرفت در مراحل پایینی قرار دارد و بنظر با وضعیت کنونی آنان تا چندین دهه نیز شاید این روند نتواند به حد کمال و مطلوبش (همچون نمونه های کشورهای اروپای شمال غربی) دست یابد. این بحث را با این سؤال پایان می دهیم، که آیا واقعاً بطورمثال می توان کشوری مانند عربستان سعودی را از نظر طی روند دولت- وملت سازی یک نمونه موفق قلمداد کرد؟ آیا این کشور هنوز از نظر پیشرفت این روند در وضعیت بسیار ضعیفی قرار ندارد؟ کشوری که هنوز دولتش و حتی ملتش را با خاندان فهد می شناسند، و یا از نظر نهادهای دموکراتیک شدیداً در ضعف است و ماهیت اقتدارگرایانه صرف دارد، و کل اقتصادش بر پایه نفت صادراتی استوار است، و بدینگونه در وابستگی شدیدی به غرب قرار دارد، بی شک به عنوان یک نمونه موفق در طی روند دولت- وملت سازی قرار ندارد. نمونه های اینچنینی را به وفور می توان در جهان سوم مشاهده کرد.

نهایتاً در شرح چپستی، معنا و چگونگی این روند می توان به این نکته نیز اشاره کرد که دولت-ملت سازی می تواند بعنوان یک پروژه فرایندی نیز در نظر گرفته شود. همانگونه که بعداً در مدل‌های دولت-ملت سازی خواهیم دید، بویژه این وضعیت در نمونه های شرقی یا غیر اروپایی مشاهده می شود. در واقع ساختار دولت پس از تاسیس اش، می تواند روند ملت سازی را در قالب یک پروژه به پیش ببرد. در این وضعیت بطور مثال دولت با سیاست ها و برنامه ریزی های خود، حتی نیروی ناسیونالیسم را نیز در کنترل خود گرفته و از آن برای همگرایی و یکپارچگی جمعیتی اش استفاده می کند، و یا با دشمن سازی مصنوعی و تاریخ سازی، سعی در جهت دادن و قالب دادن به هویت ملی می نماید. پروژه دولت سازی و ملت سازی بویژه

در مدل هدایت شده از خارج بیشتر معنا پیدا می کند. در نمونه هایی مانند افغانستان و عراق، ایالات متحده سعی نموده است در دوره پس از اشغال این کشورها دولت-ملت سازی را در قالب یک پروژه هدایت شده به پیش برد، که البته در این راه با مسائل و مشکلات عدیده ای نیز روبرو بوده است.

بنابراین ملت سازی بعنوان یک پروژه فرایندی، را عمدتاً می توان در ارتباط با مدیریت یک دولت بازشناخت. این مدیریت بطور کلی توسط یک دولت تشکل یافته در محدوده سرزمینی خاص و بر بنای جمعیتی هم فرهنگ انجام می گیرد. البته امکان دارد در مواقع وقوع جنگ و ناآرامی و شکست و فروپاشی دولت(همچون عراق، افغانستان، سومالی و...)، یک بازیگر خارجی(کشوری یا سازمان بین المللی همچون ملل متحد) سعی در استقرار و تثبیت دولت جدید و از این راه دخالت در پیشبرد روند ملت سازی نماید. وضعیت دوم استثنائی است بر مورد اول. همانگونه که یکی از محققین می نویسد، "یک پروژه ملت سازی به این دلیل ساده و منحصر به فرد است که از سرزمین خاصی و جمعیت معینی که در آن سرزمین زندگی می کنند به عنوان "مصالح ساختمانی" استفاده می کند. با این وجود، هر پروژه ملت سازی عناصر پایه ای مشترک زیر را در بر می گیرد:

-کنترل سیاسی - نظامی انحصاری بر سرزمین معینی؛

- دفاع از این سرزمین در برابر داعیه های ممکن و احتمالی از بیرون؛

-ایجاد رفاه مادی و مشروعیت سیاسی در درون این سرزمین. "هتنه، پیشین، ۵۳)

در پیشبرد روند ملت سازی، منابع اقتصادی نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای دارند. در واقع منابع اقتصادی قوی، توان دولت را در پیشبرد بهتر روند ملت سازی و تحقق برنامه های خود افزایش میدهد. شرایط تاریخی- زمانی، موقعیت ژئوپلیتیکی و سیستمیک نظام بین الملل نیز از عوامل بسیار مهم در تاثیرگذاری بر این روند قلمداد می شوند.

طبق گزارش "بازی برای برد"^۱ که توسط کمیسیون نوسازی پس از منازعه^۲ و با حمایت مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک^۳ و نیز انجمن ارتش ایالات متحده^۴ ارائه شده است، بنظر در روند دولت-ملت سازی (بویژه در وضعیت های پس از منازعه) این اولویت ها بیشتر به چشم می آیند:

-امنیت: ایجاد و تضمین یک محیط امن برای شهروندان؛

-اصلاحات سیاسی: ایجاد یک جامعه مدنی، توسعه نهادهای حکومتداری محلی و ایالتی نیرومند، و تضمین آزادی مطبوعات و دیگر آزادی های مدنی؛

- بازسازی اقتصادی: بازسازی زیربنای اقتصادی توسط ایجاد خطوط مطمئن تجاری، احیای صنایع، ایجاد مشاغل، بخصوص در بخش کشاورزی، که بیشتر تولید ناخالص داخلی کشورهای در حال توسعه را شامل می شود؛

- تقویت نهادهای حقوقی: تضمین یک نظام قضایی مستقل و کارآمد (Center for International & Strategic Studies, 2003) (در واقع تلاش برای همراه ساختن نظم موجود با عدالت).

البته روند دولت-ملت سازی فراتر از نمونه های صرف دولتهای ناکام است، و در واقع این روند قابل بررسی و اطلاق بر نمونه های مختلف کشوری در جهان خصوصاً کشورهای جنوب و یا جوامع پسااستعماری است. جمهوری های پس از شوروی نیز از جمله نمونه های مهمی هستند که در دوره پس از جنگ سرد شدیداً و حتی در برخی موارد بطور خوشونتباری درگیر این روند بوده اند. بدینگونه روند دولت-ملت سازی هنوز در اقصی نقاط جهان در شدت و ضعف های مختلف در جریان است، و امری صرفاً محدود به چند کشور نمی شود.

نهایتاً باید بدین نکته اشاره شود که با توجه به اینکه اکثر محققان روند دولت سازی و ملت

1 - Play to Win

2 - Commission on Post-Conflict Restruction

3 - Center for Strategic and International Studies(CSIS)

4 - Association of the U.S. Army(AUSA)

سازی را بعنوان دو فرایند جداگانه در نظر گرفته اند(البته تا حدودی چنین نیز هست)، بنابراین در تعاریف اشان نیز از این تفکیک گذاری تبعیت نموده اند. بنظر می رسد اگر بخواهیم به یک دیدگاه جامع از فهم دولت-ملت بعنوان یک مجموعه فرایندی تاریخی - اجتماعی دست یابیم و بویژه این فهم تلفیقی یا سنتزی از هر دو نگاه نظریه سیاسی(یا سیاست داخلی) و نظریه بین المللی (سیاست بین المللی) به دولت-ملت باشد، بهتر است به تعریفی دست یابیم که بتواند (با تسامح) این دو روند را در قالب یک تعریف و یا یک منظومه در نظر بگیرد. بنابر همین ضرورت با استفاده از تعاریف مختلف در مورد دولت-سازی و ملت-سازی(بویژه تعریف راجرز) میتوان روند دولت-ملت سازی را در قالب یک تعریف واحد چنین معرفی نمود:

دولت-ملت سازی، روندی است که طی آن یک جامعه سیاسی تلاش می کند از طریق انباشت قدرت و توسعه ظرفیت نهادی، خودمختاری، حاکمیت و استقلال خود را کسب، حفظ و ارتقا دهد. چنین هدفی شدیداً وابسته به افزایش همبستگی و یکپارچگی اجتماعی-ملی و ثبات سیاسی بویژه در مفهوم توسعه نهادهای دموکراتیک است. مقصد چنین روندی تکامل هر چه بیشتر دولت(بعنوان سازه نهادی نیرومند) و ملت(بعنوان یک سازه اجتماعی یکپارچه و دارای هویت واحد) و پیوند و نزدیکی هرچه بیشتر این دو است، بگونه ای که نهایتاً در نگاه بین المللی(از بیرون به دولتها) دولت و ملت ساختی درهم تنیده و تجزیه ناپذیر به تصویر در آید، یعنی ملت، دولت را از خود و مال خود بداند.

گفتار سوم - مدلهای دولت-ملت سازی

دولت-ملت سازی از نمونه های موفق اروپای غربی در قرون ۱۷ به بعد تا دولت-ملت سازی های هنوز در جریان و گهگاه پرچالش پس از جنگ سرد، در روند های مختلفی دنبال گشته است. در واقع این یک مبالغه نیست اگر بگوییم به اندازه کل دولتهای ملی در جهان و یا حداقل مناطق ژئوپلیتیکی جهان، روندهای مختلف و متنوعی از دولت-ملت سازی (از نمونه های موفق تا نمونه

های ابتدایی) مشاهده می‌شود. روند دولت-ملت سازی امری به غایت پیچیده، دشوار، پرهزینه و تدریجی می‌نماید. بطور مثال، آلمان از جمله تجارب نمونه های موفق دولت-ملت سازی است که به دشواری این روند را طی نموده است. آلمانی‌ها با نظم آهنین اشان و عرق جبینشان بنیان آلمان متحد و یکپارچه را در سال ۱۸۷۰ نهادند و بعنوان یک ملت بزرگ آن را تبدیل به یک قدرت جهانی نمودند، ملتی که حتی پس از شکست در دو جنگ جهانی کماکان از ویرانه‌ها و خرابه‌های برجای مانده از جنگ، با خونشان آلمان را پابرجا و استوار نگاه داشتند و حتی نماد تنفر آمیز جنگ سرد (دیوار برلین) که آنها را برای چند دهه به دو تکه تقسیم نموده بود را در سال ۱۹۸۹ با دستهایشان خراشیدند و فروشکستند تا آلمان متحد دوباره سربرآورد. اینگونه بود که یک دولت-ملت با شکوه در فراز و نشیب‌های سهمگین تاریخ قرن بیستم پابرجا ماند، و بدینگونه نشان داد که اگر دولت-ملت سازی روندی است بسیار دشوار و پرهزینه (که شاید به بهای از دست رفتن گروه‌کثیری از یک ملت انجام گیرد)، ولی نتیجه نیز بسیار درخشان و بادوام است، نتیجه ساختن بنایی است مستحکم و استوار که حتی با مهلک‌ترین و خطرناک‌ترین تهدیدات هم پابرجا خواهد ماند. آری واقعاً دولت-ملت سازی بسیار پیچیده و دشوار است ولی در عین حال نتیجه بسیار روشن و بزرگ برای یک ملت در پی دارد.

و اما این پروسه سخت ولی مهم یعنی روند دولت-ملت سازی را بر اساس ملاک‌ها و معیارهای مختلف می‌توان در انواع مختلفی مورد بررسی قرار داد. این ملاک‌ها می‌توانند شرایط جغرافیایی و فرهنگی مختلف باشند، یا شرایط تاریخی متفاوت، و یا اصلاً نیروهای پیش‌برنده این روند. همچنین می‌توان بر حسب تقدم و تاخر ملت سازی بر دولت سازی و یا بالعکس اقدام به نوعی طبقه بندی نمود.

قبل از ورود به بحث لازم است به این نکته اشاره شود که صحبت از مدل و رهیافت بجای تئوری بطور آگاهانه صورت می‌گیرد. یک ضعف مهم در تئوری‌های سیاسی و روابط بین‌الملل در باره چگونگی ساخته شدن دولت-ملت بطور همزمان و در ارتباط با هم وجود دارد، و عمدتاً

توجه (آنهم بیشتر در نظریه سیاسی) به چگونگی ساخته شدن دولت و ملت در یک چارچوب و روند کاملاً مجزا بوده است. به همین دلیل است که در اکثر منابع وقتی از تئوری‌ها صحبت می‌شود، اشاره به تئوری دولت سازی و ملت سازی (که البته دومی نسبت به اولی بسیار ضعف دارد) می‌گردد. به همین دلیل لازم است بحث را در قالب مدل‌ها یا رهیافت‌ها دنبال کرد، زیرا در این چارچوب می‌توان دولت-ملت سازی را در یک نگاه هم بسته و متعامل تر مورد بررسی قرار داد. برای اینکه مروری هم بر تئوری‌های دولت سازی و ملت سازی بنمائیم، مفید می‌نماید که در یک تقسیم بندی مختصر اشاره ای بر آنها گردد. متأسفانه همانگونه که گفته شد، تئوری روابط بین الملل توجهی به چگونگی دولت-ملت سازی نداشته است و بدین خاطر در نظریه سیاسی نیز ملت سازی و دولت سازی در دو روند جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و تئوری‌های متفاوتی پیشنهاد شده اند:

نظریه های دولت سازی: ۱- نظریه پلورالیستی. طبق این نظریه، دولت بعنوان یک عرصه مناظره توسعه می‌یابد. یک بازاری یا عرصه ای برای سیاست یا همان قرار داد اجتماعی. ۲- نظریه مارکس و ماکس وبر. دولت نه بعنوان یک عرصه یا میدان بلکه بعنوان یک بازیگر با اهداف خاص خودش توسعه می‌یابد. اهداف مد نظر ماکس وبر خنثی بودند ولی از نظر مارکس این اهداف در جهت منافع طبقه مسلط می‌باشد. ۳- نظریه وابستگی.

نظریه های ملت سازی: ۱- نظریه فطری گرا: مانند خدوری^۲ و کالهن^۳. طبق این نظریه، هویت ملی مشترک ناشی از ویژگی‌های قومی مشترک (زبان، سنت‌ها و فرهنگ) است. ۲- نظریه سازه انگاری: مانند هابسباوم و بندیکت اندرسون که بر این اندیشه اند که ملت‌ها و حس ملیت بر ساخته ای اجتماعی اند و نباید آنها را هویت‌های از پیش موجود تلقی نمود. ۳- نظریه مدرنیته سرمایه داری: مانند گلنر و بندیکت اندرسون. این نظریه معتقد است که شهری شدن، صنعتی شدن، ظهور نظام‌های اجتماعی و آموزش همگانی، ایجاد کننده اساسی

1 - Essentialist

2 - Kedouri

3 - Calhon

برای توسعه هویت ملی هستند. (Gonzalez, 2008)

۱- مدل تقدم و تاخر دولت و ملت

بهتر است ابتدا به این سؤال پاسخ داده شود که آیا دولت سازی مقدم بر ملت سازی است یا بالعکس؟ و آیا هر دو بطور همزمان پیش می‌برند؟ با پاسخگویی به این سؤالات می‌توان به مدل‌های دولت-ملت سازی نیز دست یافت. بی‌شک همانگونه که قبلاً نیز گفته شد در مجموع این دو در ارتباط با یکدیگر پیش می‌روند، و در مجموع باید آن را بعنوان یک اصل قبول نمود، ولی امکان دارد پیشرفت یکی نسبت به دیگری محسوس تر و یا زودتر بدست آید. بر این اساس طبق تجارب تاریخی، برخی از محققین قائل به دو گونه دولت-ملت سازی هستند:

○ اول ملت سازی، بعد دولت سازی

○ اول دولت سازی، بعد ملت سازی

مدل اول را مختص جوامع اروپایی می‌دانند. طبق این مدل، نخست یک ملت بوجود می‌آید و سپس بر اساس آن یک دولت شکل می‌گیرد. در واقع طبق این مدل، دولت-ملت سازی در یک پروسه طبیعی تاریخی تکامل پیدا کرده است. در مقابل مدل دوم را بطور بارز از تجربه ایالات متحده استنباط نموده‌اند. بر خلاف مدل اروپایی، در مدل آمریکایی وجود دولت مقدم بر وجود ملت است. بدینگونه که ابتدا با مهاجرت‌هایی که به آمریکا صورت گرفت، پیشرفتهای اروپایی در زمینه سیستم دولتمداری و نهادهای آن به ایالات متحده وارد شد و دولت سازی پیشرفت بارزی نمود. (Barry-Barner, 1999, 104) بی‌شک نقش مثبت استعماردر این الگو را نمی‌توان نادیده گرفت. در قسمت تشریح مفهوم ملت دیدیم که ماکس وبر در تشریح خود از ملت، معتقد است اول ملت وجود دارد و بعد بطور طبیعی در پی تاسیس دولت خود بر می‌آید، البته گیبیرنا در مقابل بر این تاکید می‌نماید که این دولت است که برای حمایت از مشروعیت و دوام خود دست به خلق ملت می‌زند. هابسباوم نیز چنین نظری دارد و آشکارا

اعلام می کند "ملت ها، حکومت ها و ملی گرایی ها را نساختند ، بلکه عکس آن صادق است." (هابسباوم، ۲۳، ۱۳۸۳)

طبق این تقسیم بندی در مدل اروپایی ، مینا و پایه ملت اساساً قومی است و در مدل آمریکایی اساس ملت مدنی است. (۵)

این دو مدل را می توان تحت دو نام دیگر نیز معرفی کرد، الف-مدل از پایین به بالا^۱ ، ب-مدل از بالا به پایین^۲. بر این اساس همانگونه که گفته شد در مدل از پایین به بالا، در طول زمان بتدریج و بر اساس برخی عوامل (از جمله ارتباطات) یک گروه انسانی ساکن در سرزمین مشخص به یک فرهنگ واحد و بر مبنای آن به هویت مشترک دست می یابند و در جهت حفظ وجود متمایز و بهبود رفاه خود سعی در ایجاد دولت خود می نمایند. در واقع روشن است که در بیشتر جوامع این هویت مشترک و واحد ابتدا در چهره هویت قومی تبلور پیدا می کند، و نهایتاً با ایجاد دولت خود، و پیشرفت همبستگی و یکپارچگی و سوق دادن وفاداری ها از سطح قوم به سطح ملت، در قالب دولت ملی در می آید. دولت ملی در بیشتر جوامع اروپایی واقعاً در چنین روندی تحقق یافته است و به پیش رفته است. در مدل بالا به پایین (یا به تعبیر چارلز تیلی ، ملل طراحی شده) (اسمیت، ۱۳۸۳، ۵۸) ، که نمونه بارز آن ایالات متحده بوده است، یک دولت قوی با نهادهای روبه توسعه، بتدریج یک جمعیت شدیداً نامتجانس را با ابزارهای مختلف از جمله نیروی ناسیونالیسم و رشد حقوق مدنی و شهروندی یکپارچه و همبسته نموده و به حالت ملت در آورده است. در این وضعیت دولت به عنوان برنامه ریز اصلی وارد پروسه ملت سازی شده و با روش ها و سیاست های مختلف سعی در حل بحران ملت سازی می نماید.

با برخی تفاوت ها می توان مدل آمریکایی را با وضعیت بسیاری از جوامع پسااستعماری تطبیق داد. در واقع بیشتر کشورهای اروپای غربی (تا اتحاد آلمان و ایتالیا و از نظر دوره تاریخی تا جنگ جهانی اول) توانستند بنا بر علل مختلف (از جمله تمرکز ثروت و قدرت در این منطقه

1 - Bottom-up

2 - Top-down

طی دوره استعمار و عدم وجود تهدیدهای بزرگ خارجی یا بیرون اروپایی) در طی یک مسیر طبیعی، روند دولت-ملت سازی را با موفقیت زیاد طی نمایند، ولی در مقابل در بیشتر کشورهای پسااستعماری دیگر طی چنین روند طبیعی مشکل بوده است، زیرا از یک سو این جوامع برای مدتها شدیداً زیر سلطه و نفوذ استعمار بودند و حتی پس از خروج از یوغ استعمار، ساختارهای اقتصادی، سیاسی آنان در وابستگی به جوامع توسعه یافته غربی بود و لذا با چالش‌های متداوم خارجی درگیر بوده‌اند و از سوی دیگر بر اثر همین زیر سلطه بودن، از نظر جمعیتی شدیداً ناهمگن بوده و از بستری مطمئن برای همگنی هویتی برخوردار نبوده‌اند و حتی از آن بدتر مرزهای بسیاری از این جوامع بطور طبیعی و مطابق با مرزهای فرهنگی - قومی ترسیم نگشته و همین مرزسازی مصنوعی خود برای مدتها برای این جوامع چالش‌زا بوده است. در این وضعیت روند دولت-ملت سازی در بیشتر این جوامع از بالا به پایین (البته با نقایص و مشکلات فراوان) به پیش رفته است. البته این وضعیت در همه جوامع پسا استعماری به یک شکل نبوده است. در واقع خود جوامع پسا استعماری را نیز می‌توان از جنبه‌های مختلف، از جمله قدمت تاریخی و تمدنی طبقه بندی نمود. در این وضعیت وجود مستقل و متمایز برخی از این واحدها حتی به چند هزار سال می‌رسد (همچون چین، هند، مصر و ایران) و بنظر این جوامع از بستر تاریخی و سرزمینی مستعدی برای دولت-ملت سازی مدرن برخوردار بوده‌اند. ذهنیت تاریخی پرسابقه، بعنوان یکی از فاکتورهای مهم ملت سازی در پیشرفت نسبی این جوامع موثر بوده است. البته این بدان معنا نبوده که این جوامع قدیمی غیر اروپایی از شرایطی مشابه کشورهای اروپای غربی برای دولت-ملت سازی برخوردار بوده‌اند. این کشورها در عصر مدرن برای چند سده زیر سیطره مستقیم یا غیر مستقیم استعمار غرب قرار داشتند، و لذا نتوانستند بطور طبیعی در مسیر ملت سازی و دولت سازی مدرن گام بردارند. البته باز تاکید می‌شود، این کشورهای قدیمی غیر اروپایی در دوره‌های تاریخی مختلف چه در شکل امپراتوری و یا حکومت‌های ایلی، قبیله‌ای صاحب نوعی دولت بودند، ولی نه آن دولتی که ما در شکل مدرن آن می‌شناسیم.

بجز این استثنائات، در مجموع تقریباً کلیه دولتهای پسااستعماری فرایند بالا به پایین را در مسیر دولت-ملت سازی در پیش گرفته اند، بدینگونه که پس از دولت سازی (البته در وضعیتی هنوز ناقص)، سعی دولت این بوده است که از طریق نیروی ناسیونالیسم (در بیشتر جوامع در واکنش به استعمار یا سلطه سابق) و سایر سیاستها و ابزارها، روند ملت سازی را به پیش برده و پشتوانه محکمی برای ثبات و دوام دولت ایجاد نماید.

البته چون در بسیاری از این جوامع دولت سازی هنوز با ایرادات فراوانی همراه بوده است (بویژه در برخی کشورها حتی حداقل شرایط لازم یعنی اشباع سرزمینی، اعمال حاکمیت ملی و خود مختاری واقعی مشاهده نمی شود) و نوعی ناکارآمدی مدیریتی وجود داشته است، لذا متعاقباً ملت سازی نیز چندان موفق نبوده است. بویژه که این کشورها در طی روند دولت-ملت سازی با چالش آفرینی نیروهای خارجی نیز در بیشتر برهه ها مواجه بوده اند. همچنین این جوامع پسااستعماری بجز تهدیدات خارجی متداوم با تهدیدات داخلی مختلفی نیز درگیر بوده اند که عمدتاً ناشی از همان عدم حل بحران یکپارچگی و همبستگی ملی بوده است. برتران بدیع این دو معضل خاص کشورهای پسااستعماری را چنین بیان می کند "ساخت دولت-ملت در جوامع شرقی از بالا و برای مقابله با تهدیدهای مضاعف داخلی و خارجی و در پاسخ به ضرورت دوگانه یعنی ضرورت پلیسی در داخل و ضرورت نظامی در خارج صورت گرفته است. تحقق این امر در شرق با تاخیر و به گونه ای وارداتی به انجام رسیده است." (بدیع، ۱۳۸۳، ۱۵۵)

در مجموع مدل آمریکایی را نمی توان کاملاً با وضعیت دولت-ملت سازی در جوامع پسااستعماری مطابقت داد، چه از نظر شرایط تاریخی، موقعیت ژئوپلیتیکی و جمعیتی تفاوت های بارزی با بیشتر جوامع پسااستعماری با وضعیت دولت-ملت سازی در ایالات متحده مشاهده می شود. همان تفاوت جمعیتی بارز را نمی توان نادیده گرفت، بدینگونه که ملت ایالات متحده نه بر پایه بومیان ساکن آنجا که بر شالوده مهاجرینی از کشورهای دیگر از جمله غرب شکل

واقعی یافت. تشکل ملی ای که "با زبان مشترک، قوانین مشترک، نهادهای سیاسی مشترک و یک مذهب عرفی و سکولار، ادای احترام به پرچم، جشن گرفتن تعطیلات عمومی، آیین قانون اساسی و پدران بنیانگذار، بزرگداشت کشته شدگان جنگ با شکوه و غیره به یکدیگر پیوند می‌خورند." (اسمیت، پیشین، ۶۱)

در صورتی که در بیشتر جوامع پسااستعماری، گروه‌های قومی و فرهنگی برای مدت‌ها در سرزمین‌های مشخص ساکن بوده و عمدتاً پس از فروپاشی برخی امپراتوری‌ها یا در تماس با دولتهای مدرن، به سوی تشکیل دولتی مستقل سوق یافتند.

۲- مدل دولت-ملت سازی بین‌المللی

در گونه جدید دولت-ملت سازی‌ها که عمدتاً از تجارب دهه ۱۹۹۰ در بالکان، عراق، افغانستان و ... استنباط می‌شود، یک عامل خارجی تلاش می‌کند در این روند مداخله و در واقع برنامه ریزی یا نیروی حمایتی از خارج هدایت می‌شود. البته لازم به ذکر است که چنین مدلی در گذشته نیز دنبال شده است و بر اساس برخی پژوهش‌ها حتی پیشینه آن را باید از ۱۹۴۵ و موارد آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم جستجو نمود.

(Dobbins and et.al ,2003 ,xi-xxxii & Dobbins and et.al ,2005 xv-xxix)

این نوع مدل را نیز می‌توان دولت-ملت سازی‌های بین‌المللی^۱ یا دولت-ملت سازی از بیرون^۲ و یا به تعبیر دیگری ملت سازی امپریالیستی^۳ نامید. (۶) دایر المعارف مشهور اینترنتی ویکیپدیا در تعریف موجزی که از ملت سازی ارائه می‌کند، در واقع این روند را به دولت سازی از بیرون تقلیل می‌دهد، این دایرة المعارف بیان می‌کند، ملت سازی "فرایند ایجاد یا ساختار بندی یک ملت با کاربرد قدرت دولت، بخصوص یک دولت خارجی است. این فرایند در پی هدف یکپارچه نمودن مردم یا مردمانی درون یک دولت است تا بطور سیاسی در بلند مدت باثبات و

1 - International Nation-and State Building

2 - Nation-Building from Outside

3 - Imperial Nation-building

با دوام باشد." (Wikipedia, 2007) همانگونه که قبلاً گفته شد چنین تعریفی بسیار نارسا و ناقص است.

این مدل بیشتر ارتباط به دولت سازی دارد، در واقع بر اساس همان تعریف شورای روابط خارجی ایالات متحده، این مدل به تلاش‌های بین‌المللی (عمدتاً سازمان ملل متحد و ایالات متحده) برای اعاده و ایجاد نظم مدنی و ایجاد ساختار و نهادهای حکومتی جدید در یک کشور بیرون آمده از جنگ یا منازعات داخلی (دولت ناکام) اشاره دارد. این مدل نیز شدیداً با همان مدل از بالا به پایین مطابقت می‌کند، بدینگونه تلاش بر این است که ابتدا دولتی کارآمد با نهادهای حکومتی تثبیت شده ایجاد و پس از حفظ و تامین نظم عمومی، در جهت ملت سازی تلاش نماید (Talentino, 2004, 2).

جدول - ۱) برخی از ابعاد دولت-ملت سازی از بیرون (Hippler, 2008)

<ul style="list-style-type: none"> • دولتهای تجزیه شده States Fragmented • دولتهای ناکام • وضعیت های پس از منازعه 	<p>موضوع</p>
<ul style="list-style-type: none"> • کسب، گسترش، یا تامین موقعیت قدرت یا برتری • ایجاد یک جامعه یا دولت، یک حکومت یا یک منطقه • اعاده، کاهش یا غلبه بر یک مصیبت انسانی • ایجاد شرایطی برای توسعه اقتصادی و سیاسی 	<p>اهداف</p>
<ul style="list-style-type: none"> • کمک انساندوستانه • احیا/تدارک زیربنای تکنولوژیکی • احیا/تدارک زیرساختار اجتماعی • توسعه اقتصادی • تضمین امنیتی • حمایت یا حفاظت از انحصار زور در دست دولت 	<p>کارکردها</p>

البته در این مدل ، دولت سازی بطور خود جوش از درون انجام نمی گیرد بلکه مستقیماً توسط عامل خارجی(سازمان های بین المللی(۷) یا یک دولت خارجی ، یا ائتلافی از دولت‌ها) شکل می یابد. نقشی که ایالات متحده برای خود در زمینه حفظ امنیت جهانی قائل است و در واقع در راستای گسترش هژمونی آن نیز تعریف می گردد، باعث گردیده است که این کشور با مطرح ساختن ضرورت امنیت سازی در دولتهای ناکام و نیز گسترش دموکراسی در جهان ، به مداخله در برخی کشورها بپردازد. از آغاز دهه ۱۹۹۰ محققان صاحبنام متعددی در ایالات متحده از جمله، مورتون هالپرین^۱، تونی اسمیت^۲، استنلی هافمن، جاشوا مورواچیک^۳ و میکائیل لیدل^۴ با نوشتن مقالات و کتابهای مختلف، در این باره بحث نموده اند که هدف اولیه سیاست خارجی

1 - Morton Halperin
 2 - Tony Smith
 3 - Joshua Muravchik
 4- Michael Ledeen

ایالات متحده باید ارتقای دموکراسی در جهان باشد. ایالات متحده نیز در راستای تامین منافع جهانی خود و تعریف هژمونیک گرایانه ای که برای موقعیتش در جهان دارد، از بحث گسترش دموکراسی و دولت-ملت سازی در کشورهای نامن جهان و حتی بعداً دولتهای یاغی^۱ یا قانون شکن برای پیشبرد سیاستهای خود سود برده است. (Fontaine and Dempsey, 2001)

در مورد این نوع دولت-ملت سازی باید گفت که اولاً آن را در وضعیت های استثنایی می توان مشاهده نمود، ثانیاً عمدتاً چنین روندی کارآمد جلوه نمی نماید و چند مورد بویژه افغانستان و عراق نشان داده اند، که شدیداً چنین روندی هزینه بر و خوشونتبار هستند و حتی حداقل در کوتاه مدت می توانند تاثیر بی ثبات کننده در محیط منطقه ای داشته باشند (و احتمالاً با خروج یا قطع حمایت خارجی ممکن است سریعاً ساختارها و نهادهای دولتی نوپا نیز بر اثر نزاع های داخلی ناشی از عدم ملت سازی، از هم بپاشند)، ثالثاً در سطح بین المللی چندان نظر مثبتی به چنین مدلی وجود ندارد، و بویژه نقش ایالات متحده نسبت به سازمان ملل متحد، نامشروع تر (Abramowitz, 2004) جلوه می نماید. (۸) البته بنظر می رسد که سازمان ملل متحد و ایالات متحده در اکثر موارد دوشادوش هم حرکت نموده اند. در واقع کمتر عملیاتی را می توان یافت که آمریکا و سازمان ملل در آن همزمان دخیل نباشند. نهایتاً در مورد این مدل می توان گفت که در کنار دولت سازی، ملت سازی نیز که کلاً روندی است درونی، باید از پیشرفت تدریجی و ملموسی برخوردار باشد و حداقل از روند دولت سازی بسیار عقب نیافتد، و همچنین حمایت و کمک خارجی تا پیشرفت محسوس در روند دولت سازی و تثبیت آن و پیشرفت مطلوب یکپارچگی و همبستگی ملی و دستیابی به هویت ملی، نایستی قطع گردد، زیرا در چنین صورتی آثار ویران کننده ای برجای خواهد گذاشت. (Pei and Kasper, 2003, 5)

از جمله نمونه های موفق ملت سازی مورد حمایت ملل متحد می توان به این موارد اشاره کرد: کوزوو (۱۹۹۹ تاکنون)، تیمور شرقی (۱۹۹۹-۲۰۰۱)، سیرالئون (۱۹۹۸-تاکنون). و البته نمونه

های ناموفق: کامبوج (دهه ۱۹۹۰)، هائیتی (۱۹۹۳-۱۹۹۵)، سومالی (۱۹۹۳). (Ibid, Pan)

موسسه راند طی دو پژوهش مفصل روند ملت سازی توسط ایالات متحده و ملل متحد را مورد بررسی قرار داده است. طبق این پژوهش، نمونه های مختلفی را از ۱۹۴۵ تا کنون می توان مورد توجه قرار داد. البته لازم به ذکر است این پژوهش ها کاملاً با منافع ایالات متحده همپوشانی داشته و در برخی موضوعات بسیار انتقاد آمیز هستند. مثلاً در مورد دموکراسی وارداتی یا نقش نیروی نظامی در توسعه دموکراتیک بنظر بسیار مبالغه شده است. نتیجه یک پژوهش دیگر نشان می دهد که عملیات اشغال با شعار ملت سازی نمی تواند همواره نتیجه مثبتی داشته باشد. جیمز ال. پین با این تعریف از ملت سازی (از بیرون) که کشور مهاجم باید تلاش قابل توجهی برای ایجاد یک دموکراسی مبذول دارد، با بررسی ۵۱ عملیات اشغال نظامی توسط بریتانیا و ایالات متحده از ۱۸۵۰ تا ۲۰۰۰ که در معنای ملت سازی تفسیر شده اند، به این نتیجه رسیده است که از کل همه این عملیاتها تنها در ۱۴ مورد دموکراسی در کشورهای اشغال شده ایجاد گشته است، یعنی تنها ۲۷ درصد و بقیه با شکست مواجه شده اند.

(2006, 601, Payne, 603-604)

جدول ۲- عمده عملیات های ملت - سازی ۱۹۴۵- تاکنون (طبق برآورد موسسه راند)
(Ibid,al.et and Dobbins)

کشور	سال	حداکثر سربازان	نیروی بین المللی	نتیجه حفظ صلح
آلمان	۱۹۴۵-۱۹۵۲	۱/۶ میلیون نفر	رهبری مشترک ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه	بله
ژاپن	۱۹۴۵-۱۹۵۲	۳۵۰۰۰۰	به رهبری ایالات متحده	بله
کنگو	۱۹۶۰-۱۹۶۴	۱۹۸۲۸	ملل متحد	نه
نامیبیا	۱۹۸۹-۱۹۹۰	۴۴۹۳	ملل متحد	بله
السالوادور	۱۹۹۱-۱۹۹۶	۴۹۴۸	ملل متحد	بله
کامبوج	۱۹۹۱-۱۹۹۳	۱۵۹۹۱	ملل متحد	بله(البته از جمله نمونه های ناموفق نیز قلمداد می گردد)
سومالی	۱۹۹۲-۱۹۹۴	۲۸۰۰۰	به رهبری ملل متحد و حمایت ایالات متحده	نه
موزامبیک	۱۹۹۲-۱۹۹۴	۶۵۷۶	ملل متحد	بله
هائیتی	۱۹۹۴-۱۹۹۶	۲۱۰۰۰	به رهبری ایالات متحده، نیروهای حافظ صلح ملل متحد	نه
بوسنی	۱۹۹۵-تاکنون	۲۰۰۰۰	به رهبری ملل متحد/ناتو، حمایت اتحادیه اروپا	بله
اسلونی شرقی	۱۹۹۵-۱۹۹۸	۸۲۴۸	ملل متحد	بله
سیرالئون	۱۹۹۸-تاکنون	۱۵۲۵۵	به رهبری ملل متحد، نیروی حمایتی بریتانیا	بله
تیمور شرقی	۱۹۹۹-تاکنون	۸۰۸۴	به رهبری استرالیا، تحت حمایت ملل متحد	بله
کوزوو	۱۹۹۹-تاکنون	۱۵۰۰۰	به رهبری ایالات متحده/ناتو، نقش حمایتی ملل متحد و اتحادیه اروپا	بله
افغانستان	۲۰۰۱-تاکنون	۲۰۰۰۰	به رهبری ایالات متحده، سپس حضور ناتو	نه
عراق	۲۰۰۳-تاکنون	۱۷۵۰۰۰	به رهبری ایالات متحده	نه

۳- مدل دولت-ملت سازی در اروپای شرقی و دولت‌های پس از کمونیست

در دوره پس از جنگ سرد برخی از محققین تلاش نموده اند که مدل دولت-ملت سازی واحد یا حداقل قابل اطلاق بر چندین کشور واقع در اروپای شرقی و جمهوری‌های تجزیه شده از شوروی را معرفی نمایند. اصل و اساس چنین مباحثی این بوده است، که به هیچ وجه نمی توان قبول نمود که ضرورتاً دولت‌های اروپای شرقی و جمهوری‌های جدا شده از شوروی همان مسیری را در روند دولت-ملت سازی طی نمایند که دولت‌های ملی در غرب در طی چند سده گذشته عبور نموده اند. اروپای شرقی متفاوت از اروپای غربی است، پس تحولات آن نیز متفاوت خواهد بود، بویژه روند دولت-ملت سازی در این دو حوزه در شرایط تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و بین المللی متفاوتی در جریان بوده است. روندی که در اروپای غربی در مسیر دولت-ملت سازی در پیش گرفته شد و به نتایج موفقیت آمیزی انجامید، در اروپای شرقی (و دیگر مناطق جهان) با وضعیت و شرایط متفاوتی در جریان بوده و هست. با قبول این بحث، برخی از نظریه پردازان سعی در ارائه مدل‌های جدید (غیر از مدل اروپایی یا آمریکایی) برآمده اند.

راجرز بروبیکر^۱ مهمترین مباحث را در این باره ارائه نموده است و دیگر صاحب نظران چه با راهنما قرار دادن بحث وی و یا در انتقاد از آن، نظرات دیگری (عمدتاً در تکمیل بحث او) را مطرح ساخته اند. راجرز بروبیکر صحبت از مدل "دولت‌های در حال ملی شدن" می نماید. وی این اصطلاح را اول بار (۹) در سال ۱۹۹۵ در مقاله خود با عنوان "اقلیت‌های ملی، دولت‌های در حال ملی شدن، و وطن‌های بیرونی در اروپای جدید"، مطرح ساخت. (Brubaker, 1995, 107-132) در واقع در جاییکه همه رهبران جمهوری‌های پس از شوروی، ادعای این را داشته اند که دولت‌هایشان، دولت‌های ملی یا دولت-ملت هستند، بروبیکر پیشنهاد می کند که مناسبتر است بر آنها نام "دولت‌های ملی ساز" نهاد، نه آن اصطلاحی که رهبران جمهوری‌های جدید مدعی‌اند. از نظر بروبیکر آنها بیشتر واحدهایی از نظر قومی

1 - Rogers Brubaker

ناهمگن هستند، تا اینکه دولت-ملت. (57,1996a,Brubaker) لازم به توضیح است که وی اصطلاح جدید دولتهای در حال ملی شدن را صرفاً برای اروپای شرقی پست کمونیست(پس از کمونیست) و بین جنگ،^۱ قابل اعمال می‌داند. (1998,277,Brubaker) از نظر برویگر دولتهای تازه استقلال یافته اروپای شرقی همه ملی‌سازانی^۲ "به یک درجه و به یک صورت" هستند. (433,1996b,Brubaker)

پارادایم فکری برویگر(۱۰) بر اساس ارتباط سه عامل ترسیم گشته است:

۱- دولت در حال ملی شدن بومی،^۳ که ضرورتاً بعنوان یک واحد ناهمگن قومی نه دولت-ملت تعریف می‌گردد، و در چارچوب آن نخبگان مافوق (به درجات مختلف) هژمونی سیاسی، زبانی، فرهنگی، وضعیت جمعیتی و شکوفایی اقتصادی دولت-محصول ملت نمادین^۴ را ارتقا می‌دهند. (1995,109,Brubaker)

۲- اقلیت‌های ملی^۵، که به خودآگاهی و سازماندهی دست یافته و در حالیکه در مقابل همگن سازی مقاومت می‌کنند، خواستار خودمختاری هستند.

۳- وطن‌های بیرونی، که در پی محافظت از اقلیتها در مقابل همگن سازی هستند زیرا فراسوی مرزهای سیاسی یک حس مشترک از ملت را دارند.[مثل ارمنستان نسبت به وضعیت ارامنه قره باغ، یا روسیه نسبت به روس‌ها در همه جمهوری‌های پس از شوروی]. (137,2001,Kuzio)

برویگر یک گونه‌شناسی سه رشته‌ای را از مدل‌های ملت سازی جایگزین در دولتهای در حال ملی شدن در اروپای جدید ارائه می‌نماید:

۱- مدل دولت مدنی^۶، دولت از/ و برای شهروندانش، صرفنظر از قومیت. در این نوع مدل،

1 - Inter-war

2 - Nationalisers

3 - Domestic Nationalizing State

4 - Nominally State-bearing nation

5 - National Minorities

6 - Model of Civic State

قومیت در سیاست‌های دولت جایی ندارد زیرا دولت در شرایط و مقتضیات لیبرال دموکراتیک، حقوق فردی تعریف شده است.

۱- مدل دولت دو-یا چند ملیتی^۱، بعنوان دولت از/ و برای دو یا چند هسته قوم - فرهنگی^۲ ملت‌ها. در اینجا قومیت یک نقش مهم را در سیاست‌های دولت بازی می‌کند.

۲- مدل دورگه^۳ یا مرکب از حقوق اقلیت، که دولت بعنوان یک دولت ملی مورد فهم قرار گرفته ولی نه بعنوان یک دولت ملی ساز.

در دولت مدنی، قومیت و ملیت قومی جایی ندارد، در حالیکه در دولت دو-یا چند ملیتی آنها از اهمیت عمومی وسیعی برخوردارند. در مدل دورگه، نه تنها برابری حقوق اعضای گروه‌های اقلیت بعنوان شهروندان تضمین و حمایت شده است (بر خلاف اعمال ملی سازها در تفاوت گذاری)، بلکه حقوق ویژه اقلیت، مانند حوزه اختیار زبانی و آموزش و پرورش، نیز مورد حمایت قرار گرفته است (در اصل برخلاف سیاست‌های شبیه سازی یا همگن سازی^۴ ملی سازها). (104-105, Ibid) در مدل اول، واحد سازنده سیاست افراد هستند، در دومی گروه‌های قوم ملی هستند، و در مدل سوم ترکیبی از دو مورد قبلی است.

بر اساس این دیدگاه در دولتهای پس از کمونیست، اقلیتهای ملی شدیداً در مقابل سیاست‌های ملی ساز مقاومت می‌کنند و خواستار شناسایی حداقل حقوق فرهنگی اشان و حداکثر دستیابی به خود مختاری (مانند اسلواکی جنوبی، ترانسیلوانی^۵، ناروا^۶، قزاقستان شمالی و کریمه^۷) (۱۱) و یا حتی جدایی (مانند ناگورنو قره باغ، اوستیای جنوبی، آبخازیا و منطقه ماوراء دنیستر^۸) (۱۲) از سوی دولتهای موجود هستند. طبق نظر برویکر در چین جوامعی نوعی آشفستگی در تصمیم

1 - Model of the bi-or multinational

2 - Ethnocultural

3 - Hybrid model

4 - Assimilationist

5 - Transylvania

6 - Narva

7 - Crimea

8 - Trans-Denister region

گیری های سیاسی (چه از نظر مراکز تصمیم گیری و چه نوع تصمیمات) مشاهده می شود، و نه در ملتهای ظاهری(اسمی)^۱ و نه در اقلیت های ملی هیچ موضع واحدی در سیاست های متخذه و یا واکنش ها، مشاهده نمی شود. (66,1996a,Brubaker)

آلفرد استفان و یوان لینز، تعریف بروبیگر از دولتهای در حال ملی شدن را بسط داده و آنها را بعنوان دولتهایی که نخبگانشان در تلاشند تا جوامع چند فرهنگی اشان را همگن سازی نمایند، تعریف می نمایند. آنها بر این باورند که این سیاستها بر استحکام دموکراتیک آسیب خواهد رساند. (1996,35-37,Stepan and Linz) در واقع با این تعریف وسیع از این پس هر دولتی که سیاستهای چند فرهنگی را اتخاذ کند "دولت-غیر ملی ساز" قلمداد خواهد شد. تاراز کوزیو با نقد چنین تعریفی معتقد است که نهایتاً چنین تعریف تنگ نظرانه ای، از "مدنیت" احتمالاً منجر به کنار گذاشتن اکثریت دموکراسی های لیبرال خواهد شد، که بطور متداول در زمره مدل "مدنی غربی" گروه بندی شده اند. در واقع تعریفی که لینز و استفان از دولتهای در حال ملی شدن در نظر می گیرند، به وضوح دایره مصادیق دولتهای مدنی را محدود تر و آنرا در نگاه تقلیل نگرانه ای قرار می دهد. تاراز کوزیو، سیاست های ملی ساز مد نظر لینز و استفان را چنین خلاصه می کند:

♦ محدودیت هایی بر زبان غیر رسمی(غیر دولتی) در جامعه مدنی، آموزش و پرورش و رسانه های عمومی صورت می گیرد؛

♦ حقوق شهروندی محدود و انحصاری هستند، که منجر به تسلط کامل ملت اسمی بر دفاتر سیاسی می گردد؛

♦ اعضای بیرون از ملت اسمی[اقلیت ها] بتدریج مجبور به ترک بوروکراسی دولتی می گردند، بخاطر بسط کاربرد زبان رسمی؛

♦ فاکتورهای قومی در اقتصاد نفوذگذار هستند؛

♦ نظام حقوقی به آداب و رسوم، اعمال و نهادهای ملت اسمی مصونیت می دهد.

(139,Ibid,Kuzio)

1 - Titular nation

در واقع آشکار است که با این تعریف از دولتهای در حال ملی شدن، بوضوح می‌توان به این نتیجه رسید که نه تنها تقریباً اکثریت دولتهای پس از شوروی، بلکه تقریباً بسیاری از کشورهای جهان (چند فرهنگی-قومی‌ها) یک تصویر اقتدارگرایانه و غیر دموکراتیک از خود به نمایش می‌گذارند.

بسیاری از محققان فعال در مطالعات اوراسیا و کشورهای پس از کمونیست، از دیدگاه برویگر پیروی کرده و از مفهوم دولتهای در حال ملی شدن در مورد دولتهای مورد مطالعه اشان استفاده نموده‌اند. چارلز کینگ و نیل ملوین در مورد تنش ذاتی در دولتهای پس از شوروی مابین جامعه مشتمل (اکثریت) و قومی بحث می‌کنند. بر این اساس مطابق با تعریف لینز و استفان، دولتهایی که خودشان را از طریق تسلط زبانی و فرهنگی ملت هسته (اصلی و مینا) تعریف می‌کنند، انحصاری و ملی‌سازان هستند. (Melvin and King, 1998, 5, 19, 226) از دیگر محققانی که از مدل برویگر پیروی نموده‌اند، می‌توان به این افراد نیز اشاره کرد: سالی کامینگس که از این مدل در مورد قزاقستان استفاده کرده است و معتقد است که این کشور در تنش مابین "هویت دولت مدنی"^۱ و "سازمان قومی"^۲ قرار دارد؛ (Comings, 1998, 133-134) آندره ویلسون بعنوان حامی سرسخت نظریه برویگر از این مدل در مورد اوکراین استفاده کرده است و الگوی "دولت مدنی چند قومی"^۳ را مطرح ساخته است (Wilson, 1997, 112, 116, 148) و Wilson and (p123, 1998) ، الکساندر موتی اول نیز در گونه‌شناسی که به شکل بارز از وضعیت اوکراین استنباط نموده و آنرا قابل کاربرد برای همه دولتهای پس از شوروی تلقی نموده است، به شکل دیگری با برویگر اشتراک نظر دارد. موتی دوم ملت سازی قومی (انحصاری)^۴ یا خاص و عام^۵ یا فراگیر را با مدل سرزمینی/سیاسی که معادل مدل مدنی برویگر است، مورد مقایسه قرار می‌دهد. گونه خاص یا انحصاری که متکی بر سنت‌های فرهنگی، مذهبی

1 - Civic State Identity
2 - Ethnic Organization
3 - Multi-ethnic civic state
4 - Exclusive
5 - Inclusive

و زبانی است، نمونه های معدودی را در اتحادیه شوروی سابق شامل می شود. او معتقد است که مدل عام تطابق بیشتری با ملت-سازان پس از شوروی دارد. این مدل ضرورتاً با ایده ملی مبتنی بر دولت^۱ متناقض نیست، ولی با این وجود تعریف قومی از ملت اسمی (ظاهری) بعنوان سنگ بنای دولت-سازی را ارائه می نماید. آنچه که موتی قویاً از آن جانبداری می کند، مدل غیر قومی، سیاسی ملت سازی است. (Moti, 1993, 80)

یک نکته جالب در مورد کاربرد مدل دولتهای در حال ملی شدن توسط محققین مختلف این است، که اکثر آنها گرایش به این داشته اند که از این مدل برای دولتهای غیر روس اتحاد جماهیر شوروی سابق استفاده کنند و هرگز از آن برای فدراسیون روسیه استفاده ننموده اند. (Smith and et al, 1998, 22-1) این در حالی است که روسیه یک کشور چند قومی شناخته می شود و در این کشور روسی زبان دولتی است و تاریخ نگاری، اسطوره ها، سرود ها و سمبل های روسی بطور گسترده ای در فدراسیون روسیه مورد استفاده قرار می گیرد که بسیاری از آنها نسبت به اقلیت های قومی اهانت آور هستند زیرا عمدتاً آنها از میراث امپراتوری تزاری گرفته شده اند (همچون عقاب دو سر (13)). (Ibid, Kuzio, 141)

محققان فوق در پیروی از بروبیکر و مدل "دولتهای در حال ملی شدن" وی به بسط یا تعدیل آن پرداخته و در مورد کشورهای مختلف پس از شوروی مورد استفاده قرار داده اند. ولی یکی از محققین نیز در نقد آن تلاش نموده است مدل جایگزینی را ارائه نماید. تاراز کوزیو برخی ایرادات مهم را در دیدگاه بروبیکر مشاهده کرده است (۱۴) که از جمله می توان به این موارد اشاره کرد: ۱- بروبیکر گرایشات ملی ساز که در عصر کمونیست انجام می گرفت را ناپیده گرفته است. شوروی در سیاستهای ملیتی خود از زبان، فرهنگ، مهاجرت، استخدام و تاریخ نگاری برای ایجاد یک انسان شوروی^۲ روس زبان بر مبنای سه ملت اسلاو شرقی استفاده نمود. در رومانی، بلغارستان و لهستان نیز گرایشات ملی ساز به مرحله عمل گذاشته شد، از طریق برتری دادن به ارزش های گروه قومی

1 - State-based national idea

2 - Homo Sovieticus

مرکز(اکثریت) و انکار حقوق جمعی و چند قومی برای اقلیت‌های ملی. ۲- مفهوم دولت‌های در حال ملی شدن، تنها برای اروپای شرقی و مرکزی پس از کمونیست و بین جنگ(۱۵) بکارگرفته شده است. (1998,277,Brubaker) او معتقد است که مستعمرات سابق غرب در آفریقا و آسیا بطور گسترده ای بعنوان دولت‌های سرزمینی پیکربندی شده اند و لذا نباید بعنوان دولت‌های در حال ملی شدن توصیف شوند. این به سختی قابل پذیرش است، وقتی که شاهدیم قومیت چنین نقش بزرگی را در ایجاد هویت مرکزی و فرهنگ اجتماعی اکثریت کشورهای جهان سوم بازی می کند. (مانند ایران، عراق، ترکیه، مراکش، چین، اندونزی، و مالزی) ۳- وقتی که موضوع دولت‌های در حال ملی شدن مورد بحث گذاشته می شود، معمولاً بطور اتوماتیک وار این مفروض توسط محققان در نظر گرفته می شود که این یک پدیده منفی است. (۱۶) گرایشات ملی ساز بی شک در لهستان پس از جنگ برای اقلیت‌های اوکراینی و آلمانی منفی بود، ولی همانگونه که پریزل مطرح می نماید ملت مدرن و مدنی امروزین لهستان اروپای مرکزی، نسبت به همسایگان شرقی اش از نظر نفوذ خارجی(۱۷)، ثبات و دموکراسی و بازار آزاد در وضعیت بهتری قرار دارد. (Prizel, 1998, 125-38)

سیاست‌های ملی سازی(یعنی ملت سازی) از اینرو هم می تواند نتایج مثبت در پی داشته باشد و هم منفی. متأسفانه این واقعیتی بارز است که عمدتاً در نگاه غربی، هنوز به اروپای شرقی با یک دید منفی نگریسته می شود، حتی نامیدن اروپای دیگر و یا جدید و یا (متاخر در مقابل اروپای پیشین) خود از نوعی تفاوت گذاری هویتی(مبتنی بر همان دوگانه انگاری عقلانیت محور غربی) ناشی می شود. معمولاً مطابق با تفاوت گذاری اروپای دیگر در مقابل اروپای پیشین، از این گزاره های دو دویی استفاده می شود، اوتوکراتیک سنتی در مقابل مدرن و لیبرال؛ راکد در مقابل مترقی؛ اسلامی در مقابل مسیحی؛ ارتدوکس در مقابل کاتولیک و پروتستان؛ کمونیست در مقابل لیبرال و ... (Andac, 2007, 3) ۴- مناظره پیرامون دولت‌های در حال ملی شدن همچنین ممکن است انعکاس دهنده تفاوت هنجاری غرب(اروپای غربی و آمریکای شمالی) و

اروپای پس از کمونیست (اروپای شرقی و مرکزی) از نظر پیشرفت دولت-ملت سازی در دوره های زمان مختلف باشد. در زمانی که ناسیونالیسم در غرب در حال زوال است و این کشورها بسوی عصر پست مدرن و پست (پس از) دولت-ملت هستند و این با استقبال پرشور بسیاری از محققان این حوزه مواجه شده است، ظهور ناسیونالیسم در اروپای پس از کمونیست یک پدیده منفی در نظر گرفته می شود. دولتهای مدنی غربی دوباره با دولتهای ملی ساز و قومی شرقی هم سنجی می شوند. تقسیم صرف ناسیونالیسم "خوب" و "بد" این حقیقت را نادیده می گیرد که دولت-ملت سازی در غرب نیز گونه ای از ملی سازی حدود ۶ یا ۷ نسل پیشتر بوده است.

(142-143, Ibid, Kuyzio)

این نقد کوزیو، حقیقتاً نیز منطقی است، واقعاً چرا غربی که خود زمانی با نیروی ناسیونالیسم روند دولت-ملت سازی اش را به پیش برد و با سیاست های ملی سازی کشورهایی مانند بریتانیا، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، و حتی آمریکا و ... جمعیت خود را هر چه بیشتر یکپارچه تر نمودند، حال چنین روندی را در کشورهای غیر غربی ناپسند جلوه می دهند؟ چگونه است که کشورهای غربی دولتهای شرقی را زیر فشار می گذارند که به تنوع قومی اشان احترام گذاشته و حقوق اقلیت ها را با سیاست های ملی ساز و همگن ساز نادیده نگیرند، و حتی برخی مواقع با مداخله جویی موجب تحریک تنش های قومی در جوامع شرقی می شوند و از احترام به حق تعیین سرنوشت ملی دم می زنند و موجب بی ثباتی کشورهای مختلف می گردند، ولی خود چنین روندی را در پیش نگرفته و در طول چند سده توانستند جمعیت خود را به شکل گسترده ای همگن نمایند، وضعیتی که بنظر نمی رسد تا یکی دو قرن پیش چنین بوده باشد (البته هم اکنون نیز چنین نیست)؟ در واقع می توان گفت که متاسفانه در مفهوم سازی ها و تمایزگذاری ها، عمدتاً قدرت و سیاست خود را پشت زبان علمی پنهان نموده و در جهت برخی اهداف خاص پیش می رود، لذا باید در استفاده از برخی مفاهیم، مدل ها و تئوری ها بسیار دقت و تامل نمود. البته از این نقد نباید چنین پنداشت که کل مدل سازی بروبیکر نادرست و غیر قابل قبول است،

همانگونه که دیدیم مدل وی به راستی می تواند در مورد نه همه کشورهای پس از شوروی بلکه بسیاری از آنها قابل کاربرد باشد (و حتی بسیاری از دیگر کشورهای جهان سوم).

۵- یک نقد دیگر بر دیدگاه بروبیکر از سوی کاتارینا وولکزوک (Wolczuk, 2000, 675) و دیوید جی. اسمیت (Smith, 2002, 11-12) مطرح شده است. طبق نظر این دو در مدل بروبیکر، اهمیت تاثیرگذاری عامل خارجی سازمانهای بین المللی بر روند دولت-ملت سازی در دولتهای پس از کمونیست نادیده گرفته شده است. بطور مثال بی شک نمی توان از نقش عضویت اکثر دولتهای پس از کمونیست در اتحادیه اروپایی غفلت نمود. خود عضویت در اینگونه سازمانها اگرچه تسهیلاتی را برای این دولتها فراهم می سازد، ولی محدودیت هایی نیز در پی دارد، مثلاً فشار اتحادیه اروپا بر این دولتها برای افزایش استانداردهای حقوق بشری و دموکراسی و نیز مشروعیت دادن به مدل حقوق اقلیت ها. البته عمدتاً دولتها سیاست های خود در امور داخلی اشان (بویژه در مورد اقلیت ها و گروههای قومی و نیز حقوق شهروندی) را ناشی از حاکمیت ملی خود دانسته و طبق موازین حقوق بین الملل (البته کلاسیک که در دهه ۱۹۹۰ به شدت متحول گشته است) هیچ کشور خارجی یا سازمان بین المللی را مشروع در دخالت در چنین موضوعاتی نمی بینند، ولی بی شک تعهدات بین المللی کشورها بویژه در جهانی که شدیداً مسائل داخلی و بین المللی در هم تنیده است، و نیز عضویت کشورها در برخی سازمانهای بین المللی و یا تقاضای عضویت در سازمانهایی نظیر اتحادیه اروپایی (برای کشورهای اروپایی) دیگر به مانند گذشته به کشورها اجازه نمی دهد که از چنین موضع قاطعی در مورد قداست حاکمیت ملی اشان صحبت نمایند. همین امر باعث می گردد که سازمانهای بین المللی بیش از پیش در امور داخلی کشورها علاقمند گردند. ذکر چند مثال را در این باره می تواند مفید باشد. دیوان دادگستری اروپایی^۱ در اواخر دهه ۱۹۹۰ در رد تبعیض نژادی و قومی چنین مقرر داشت که "تفاوت در رفتار تنها وقتی تبعیض آمیز است که این هیچ توجیه

1 - European Court of Justice

منطقی و مشخص ندارد، و هدف مشروعی را تعقیب نمی کند یا مابین ابزارهای بکارگیری و هدف مشخص، هیچ تناسبی وجود ندارد. (Erstboll, 2001, 200) دیوان قضایی اروپایی بدینگونه در موارد متعدد استانداردهای مشترکی را برای کشورهای اروپایی تعیین و بدینگونه آنها را مجبور به اتخاذ خط مشی ها مدنی تر یا دموکراتیک تر می نماید دیگر نهادهای اروپایی بویژه شورای اروپا و کنوانسیون ملیت این شورا^۱ (۱۹۹۷)، نیز استانداردهای مشترک رفتاری بویژه در مورد سیاست های قومی و حقوق شهروندی کشورهای عضو یا خواهان عضویت (در شرف عضویت) ایجاد و بدینگونه بر روند دولت-ملت سازی در این جوامع به شدت تاثیر می گذارد (Shevel, 12, 2005-15) و مثلاً مانع از اتخاذ سیاست های خشن ملی ساز در بسیاری از کشورهای جدیدالورود و یا خواهان عضویت خود (مثل سه کشور قفقاز جنوبی) می گردد. البته نهادهای بین المللی دیگر همچون سازمان ملل متحد و کارگزاری های تابعه آن (خصوصاً کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان)^۲ نیز چنین تاثیرگذاری را دارند و بدینگونه در روندهای داخلی این کشورها و هویت یابی جدید آنها تاثیر می گذارند.

این ایراد به درستی بر دیدگاه بروبیکر وارد است، و باید در بررسی روند دولت-ملت سازی در کشورهای اروپای شرقی و پس از شوروی بدان توجه گردد. بویژه در زمانی که اتحادیه اروپایی روبه سوی فراملت گرایی دارد، نوعی پارادوکس در گرایش اروپایی (فرا ملت گرایی) و گرایش کشورهای پس از شوروی و اروپای شرقی (ملت گرایی) مشاهده می شود. تقریباً همه کشورهای اروپای شرقی و پس از شوروی شدیداً راغب به عضویت در این اتحادیه هستند، در حالی که همزمان طبق دیدگاه بروبیکر از سیاست های ملی ساز تبعیت می کنند، مدل بروبیکر بنظر در اینباره با یک نقص بزرگ روبرو می گردد.

تاراس کوزیو با توجه به ایراداتی که بر مدل "دولتهای در حال ملی شدن" بروبیکر وارد می کند، نهایتاً تنها آن را قابل اطلاق به دولتهایی در اروپای پس از کمونیست (۱۸) می داند که برخوردار از

1 - European Convention on Nationality

2 - UN High Commissioner for Refugees (UNHCR)

سیاست‌های اقتداگرایانه و قومی هستند. وی دو کشور بلاروس و یوگسلاوی را در اروپا بعنوان دو دولت ملی ساز قومی معرفی می‌کند و غیر از این دو معتقد است که همه (با تاکید) دولت‌های مدنی دارای مراکز (هسته‌های) قومی-فرهنگی هستند (برخلاف نظر بروبیگر). (136, Ibid) وی معتقد است که دو کشور بلاروس و یوگسلاوی بخاطر اینکه به حقوق اقلیت‌های ملی غیر عضو در ملت اسمی (ظاهری) یا حتی خود ملت اسمی احترام نمی‌گذارند، دولت‌های ملی ساز قومی قلمداد می‌شوند. بلاروس از زمان انتخاب الکساندر لوکاشنکو به ریاست جمهوری بلاروس در تابستان ۱۹۹۴، به سیاست‌های روسی سازی زمان شوروی و ملیت‌زدایی زبان و فرهنگ بلاروسی ادامه داده و حقوق سیاسی شهروندانش را نادیده گرفته است. بلاروس از اینرو آشکارا یک دولت ملی ساز روس، اقتدارگراست. وی اسلواکی و رومانی را که حقوق سیاسی اقلیت‌های بزرگ مجارشان را محترم ولی حقوق چند قومی‌اشان را (مانند شیوه فرانسه) نادیده می‌گیرند، جزء دولت‌های مدنی قرار می‌دهد. در مجموع کوزیودولت‌های اروپایی و آمریکای شمالی را چنین طبقه بندی می‌کند. (148-149, Ibid)

جدول ۳- دولتهای مدنی و قومی (ملی ساز) در اروپا و آمریکای شمالی - طبقه بندی تاراس کوزیو

دولتهای قومی ملی ساز		دولتهای مدنی		
تک قومی	کثرت گرای لیبرال	لیبرال غیر کثرت گرا	دموکراسیهای قومی	
لهستان	لیتوانی	یونان	لتونی	بلاروس
اسلونی	اوکراین	رومانی	استونی	یوگسلاوی
جمهوری چک	بلغارستان	اسلواکی		
مجارستان	مقدونیه	ایالات متحده		
آلبانی	مولداوی	فرانسه		
پرتغال	فدراسیون روسیه	کرواسی		
نروژ	بریتانیا	آلمان		
سوئد	اسپانیا			
فنلاند	بلژیک			
دانمارک	کانادا			
ایتالیا	سوئیس			
ایر (۱۹)				
هلند				
اتریش				
قبرس				
ایسلند				

۱- تک قومی: نظام های دموکراتیکی که هم تحکیم یافته اند (لهستان، چک، اسلواونی) یا گذارهای دموکراتیک با شکست مواجه شده است (آلبانی)؛

۲- لیبرال تکثر گرا: دموکراسی های تحکیم یافته که به حقوق چند قومی احترام گذاشته (لیتوانی) و دموکراسی های تحکیم نیافته که حقوق چند قومی را برای شهروندانشان محترم می شمارند (اوکراین، بلغارستان، مقدونیه، مولداوی، فدراسیون روسیه). اوکراین و فدراسیون روسیه تنها دو دولت پس از کمونیست هستند که خودمختاری سرزمینی را برای اقلیت های ملی اشان مورد تایید قرار داده اند؛

۳- لیبرال غیر تکثر گرا: دموکراسی های تحکیم نیافته که حقوق چند قومی را برای شهروندانشان محترم نشمرده اند (رومانی، اسلواکی)؛

۴- دموکراسی های قومی: دموکراسی های تحکیم نیافته که در فرایند اعطای حقوق مدنی برای سکنه اشان هستند ولی این در مورد حقوق چند قومی صادق نیست (استونی، لتونی)

۵- دولتهای قومی ملی ساز: دولتهایی که هم حقوق چند قومی و هم مدنی را تکذیب می نمایند (یوگسلاوی) و دولت ملی ساز روس بلاروس.

طبق نظر کوزیو، سه جمهوری قفقاز جنوبی و پنج جمهوری آسیای مرکزی بر اساس تعریفی که از دولتهای ملی ساز مد نظر وی ارائه می شود (دولتهای که از سیاست های اقتدارگرا و قومی تبعیت می کنند)، در زمره همین دسته قرار می گیرند.

همانگونه که از گونه شناسی کوزیو بر می آید، نه تنها دیدگاه وی کامل تر از بحث دولتهای در حال ملی شدن برویکر نیست، بلکه دارای نقایص شدید و به دور از واقعیت های جاری است و در برخی موارد نشان از کمبود اطلاعات وی و یا شدیداً ناشی از گرایشات سیاسی و قضاوت های ارزش نگرانه اوست. بطور مثال او قبرس و مجارستان را در زمره کشورهای تک قومی قرار می دهد، امری که به شدت نادرست می نماید. قبرس که خود شدیداً یک کشور دوپاره شده می باشد و بخش ترک نشین قبرس با بخش یونانی نشین آن چنان متمایز می نمایند که حتی هنوز نتوانسته اند به اجماع نظر دست یابند. مجارستان نیز که محل سکونت اقلیت های مختلف بویژه کولی ها یا رومن هاست و حقوقشان نیز شدیداً نادیده گرفته می شود. (۲۰) همچنین وی فدراسیون روسیه را در زمره دموکراسی ها (البته تحکیم نیافته) قرار می دهد و آن را کشوری می داند که به حقوق چند قومی اش احترام می گذارد. اولاً روسیه در بهترین و خوشبینانه ترین قضاوت دارای یک نظام شبه اقتدار گراست، و ثانیاً اگر واقعاً این دولت واقعاً به حقوق قومیت های خود احترام می گذارد و حقوق آنها را در نظر می گیرد، پس چگونه است که فقط در قفقاز شمالی با انبوهی از خطرات و تهدیدات ناشی از برخی گروههای قومی بویژه چچن ها که سالهاست از مبارزه اشان دست برداشته اند، مواجه است. وضعیت تاتارها نیز بنظر نمی آید چندان مطلوب باشد. آنچه که کوزیو از آن به احترام به حقوق چند قومی در روسیه حکم می دهد، یعنی سیستم فدرال و وجود جمهوری های خودمختار قومی (همچون داغستان، چچن، اینگوش، اوستیای شمالی، کاباردا-بالکار، قره چای-چرکس، آدیغه، باشگیرستان، تاتارستان، و ...) را نمی توان وجود یک نظام دموکراتیک چندقومی در این کشور تلقی نمود، پرواضح است که وجود چنین سیستمی در کنار انبوهی از قواعد، ساختارها و در کل میراثی که از شوروی به

روسیه رسیده است، می‌تواند مطرح باشد. شدت و مقیاس مشکلات روسیه در دوره پس از شوروی در مورد برخی گروه‌های قومی چنان بالا بوده، که حتی در برهه‌ای برخی این کشور را شدیداً متمایل به حضور در رسته دولتهای ناکام می‌دیدند(البته امری که با احیای روسیه در زمان پوتین انجام نگرفت). در چندین مورد دیگر نیز، قضاوت کوزیو در مورد موقعیت کشورها در جدول پیشنهادی خود بنظر صحیح نمی‌نماید(از جمله اسپانیا، ایالات متحده، بریتانیا).

در کل می‌توان گفت که مدل پیشنهادی راجرز بروبیکر یعنی دولتهای در حال ملی شدن می‌تواند کمک فراوانی به فهم و تحلیل روند دولت-ملت سازی در اروپای شرقی و جمهوری‌های پس از شوروی نماید. روند دولت-ملت سازی در اکثر این کشورها(خصوصاً جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز) از ابعاد مختلف با مدل «دولت در حال ملی شدن» مطابقت می‌نماید. بر اساس دیدگاه بروبیکر، می‌توان گفت که دولتهای آسیای مرکزی و قفقاز نمونه‌های بارزی از دولتهای ملی ساز هستند، بویژه آنکه این دولتها سیاست‌هایی را تعقیب می‌کنند که هدف از آن همگون سازی، به حاشیه راندن یا اخراج گروه‌های قومی غیر مسلط می‌باشد. (البته این در اوایل دهه ۱۹۹۰ به شکل خشن تری مشاهده می‌شد). کاربرد مدل بروبیکر صرفاً محدود به کشورهای پس از کمونیست و جمهوری‌های تجزیه شده از شوروی نمی‌تواند باشد و این چارچوب فکری را می‌توان در بسیاری از کشورهای جهان سوم(دولتهای پسا استعماری) نیز مورد استفاده قرار داد و در قالب آن به مطالعات منظم تر و سازمان یافته تر روند ناتمام دولت-ملت سازی در این کشورها پرداخت.

نتیجه

دولت-ملت سازی یک موضوع بسیار مهم و حیاتی روابط بین الملل است که متاسفانه علی‌رغم این اهمیت چندان بدان توجه نشده است. با آگاهی به اهمیت فراوان و تعیین کننده روند دولت-ملت سازی در بهبود نظم و ثبات بین المللی، منطقه‌ای و داخلی کشورها، مطالعات

مبسوط در این حوزه از ضرورت حیاتی برخوردار است. در این مقاله تلاش شد با تشریح ضرورت های مطالعاتی این موضوع پژوهشی در نقاط مختلف جهان، تصویری روشن از اهمیت این موضوع و حضور پررنگ آن در تحولات بین المللی ارائه شده و موضوعات تحقیقی و مطالعاتی جدیدی نیز مطرح گردند.

واقعاً ضعف مطالعاتی و نیز فکری شدیدی در مورد بحث دولت-ملت سازی در روابط بین الملل مشاهده می شود و محققین این حوزه باید تلاش نمایند با نگاه موشکافانه تری به حل بسیاری از سئوالات و ابهامات موجود پیرامون این موضوع بپردازند. اگرچه نظریه های روابط بین الملل در کل دولت-ملت را بعنوان بازیگر اصلی و محوری در کانون توجه خود قرار داده اند، ولی در کل تصویر بسیار ساده، ابتدایی و ناقصی از دولت-ملت ارائه می شود، تصویر ساده و ابتدایی که خود بر فهم ناقص روابط بین الملل نیز منجر می گردد.

در کل می توان گفت که بسیاری از مسائل و مشکلات جهان سوم و کلاً امنیت جهانی، ناشی از عدم طی روند دولت-ملت سازی به شکل مطلوب در اکثر کشورهای جهان سوم می باشد. اکثر کشورهای درحال توسعه یا جنوب از نظر طی روند دولت-ملت سازی در مراحل پایینی قرار داشته و بنابر علل مختلف، طی این روند شدیداً به تاخیر افتاده است و به همین دلیل به منشاء نآرامی های داخلی و منطقه ای مختلف تبدیل شده اند. بنابر این فهم بهتر روند دولت-ملت سازی می تواند به فهم بهتر نظم و امنیت جهانی که در کانون توجه حوزه مطالعاتی روابط بین الملل است، کمک فراوانی نماید.

در این راستا، ارتباط نزدیک مابین دولت-ملت سازی و نظم و قدرت را نمی توان مورد غفلت قرار داد. دولت-ملت سازی روندی است در جهت انباشت قدرت و ظرفیت سازی هرچه بیشتر. بدینگونه در طی این روند نه تنها نظم در سطح داخلی به شکل کارآمدی تامین می شود، بلکه به ایجاد و حفظ نظم(البته در معنایی متفاوت از نظم داخلی) در سطح بین المللی کمک کند. حال با وارد کردن عنصر نظم به تحلیل روند دولت-ملت سازی، نظریه روابط بین الملل

می تواند به شکل کارآمدتری به تحلیل این روند بپردازد.

روند دولت-ملت سازی اگرچه شدیداً بر تحلیل های مبتنی بر نظم استوار است، ولی در عین حال پیشرفت آن می تواند به تامین عدالت در سطح داخلی و نیز بین المللی نیز کمک شایانی نماید. بدینگونه که روند دولت-ملت سازی موفق شدیداً با شاخص هایی دموکراتیک و مدنی انطباق پیدا می کند و بطور مثال از جمله معیارهای اندازه گیری موفقیت این روند، سطح پیشرفت حقوق شهروندی در یک جامعه است. در چنین وضعیتی جامعه در عین حفظ نظم و اولویت اساسی آن به سمت عدالت نیز جهت داده می شود. همچنین در سطح بین المللی نیز روند دولت-ملت سازی موفق با معیارهایی مانند توان دولت در تامین استقلال، حاکمیت ملی و بویژه در صورت بروز تهدیدات خارجی، نمایش یا کاربرد موثر قوه نظامی قابل بررسی است. در وضعیتی که همه بازیگران نظام، دولت-ملت باشند و یا به چنین تصویری نزدیک شده باشند، بی شک برای حاکمیت ها و استقلال های معنای حقیقی تری به خود خواهد گرفت.

یادداشت‌ها

۱- در این باره به منابع زیر رجوع شود:

Volker Borschier(ed), State-Building in Europe; The Revitalization of Western Europe Integration, Cambridge: Cambridge University Press, 2000

همچنین مرکز مهاجرت آلمان European Migration Centre واقع در برلین آلمان و به آدرس اینترنتی <http://www.emz-berlin.de/start/noAnimation.htm> مجموعه پژوهشی مفیدی را در مورد دولت-ملت سازی در کشورهای مختلف اروپایی ارائه می دهد. از جمله این آثار:

Steffen Amling and F. Abian Georgi, Nation-State Building Process and Cultural Diversity in Germany,

Stavros Skrinis ,Nation-State Building Process and Cultural Diversity in Greece,

Sandra Gil, Nation-State Building Process and Cultural Diversity: Spain,

Khursheed Wadia, Nation-State Building Process and Cultural Diversity in the United Kingdom,

Giovanna Campani and Zoran Lapov, Nation-State and Cultural Diversity

۲- نگاه کنید به:

Arnold Rivkin and John H .Morrow ,Nation-Building in Africa: Problems and Prospects ,Reviewd by Wolfgang F .Stolper ,Annals

of the American Academy of Political and Social Science, Vol. 395, (May 1971), pp 205-207 , in JSTOR Website:

<http://links.jstor.org>

and Richard Joseph, "Nation-State Trajectories In Africa", Georgetown Journal of International Affairs,(Winter/Spring 203) , pp 13-20

<http://www12.georgetown.edu/sfs/publications/journal/Issues/ws03/josephlocked.pdf>

۳- در مورد وضعیت روند دولت و ملت سازی در سه کشور فیلیپین، سریلانکا و مالزی، نگاه

کنید به:

Peter Kreuzer/Mirjam Weiberg ,Framing Violence: Nation-and State-Building, PRIF Reports, No. 72, Peace Research Institute Frankfurt(PRIF),(2005), pp 1-48

<http://www.hsfk.de/downloads/PRIF-72.pdf>

۴- بیشتر مطالعات ملت سازی بعد از جنگ سرد بنظر می رسد که بر کارکردهای برون‌دادی

Output Functions بیش از کارکردهای درون دادی Input Functions تمرکز

نموده اند، از جمله تامین استقلال، حاکمیت ملی، هویت ملی و ...

۵- برخی کلاً قائل به تفکیک بندی مدل غربی و شرقی هستند، و ناسیونالیسم شرقی را بر

پایه قومیت می بینند و ناسیونالیسم غربی را دارای منشاء مدنی.

۶- میکائیل ایگناتیف در مقاله انتقادی خود نسبت به عملیات اشغال افغانستان توسط ایالات

متحده که تحت نام ملت سازی صورت گرفت، از این اصطلاح استفاده نمود:

Michael Ignatieff, "Nation-Building Lite", New York Times Magazine, (28 July 2002)

۷- در مورد نقش سازمان‌های بین‌المللی، خصوصاً ملل متحد، ببینید:

Ralph Wilde, "Colonialism redux? Territorial administration by international organizations, colonial echoes and the legitimacy of the 'international' ", in Aidan Hehir and Neil Robinson(ed), State-building, Theory and practice, London and New York: Routledge, Taylor & Francis Group, 2007, pp29-49

۸- متاسفانه با اطلاق مفهوم دولت-ملت سازی به چنین تلاش‌هایی، در عمل ضربه شدیدی بر تصویر ذهنی مردمان مختلف بویژه جهان سومی‌ها، نسبت به موضع مطالعاتی دولت - ملت سازی وارد شده است. در واقع ناشی از همان سنت فکری حاکم در بسیاری از جوامع جهان سومی یعنی توطئه‌باوری، در عمل بسیاری وقتی با این اصطلاح مواجه می‌شوند، نوعی تصویر خطر و تهدید در ذهنشان متبادر می‌شود. در واقع این گونه تلاش‌ها زیر نام دولت-ملت سازی، به کل این بنای مفهومی در نزد برخی آسیب رسانده و آنرا برای عده‌ای ناآگاه در کل منفی جلوه داده است.

۹- البته راجرز بروبیگر از سال ۲۰۰۳ در تحقیقات خود دیدگاه "دولت‌های در حال ملی شدن" را پرورانده است.

۱۰- پارادایم فکری بروبیگر شدیداً متأثر از مدل هانس کوهن می‌باشد. هانس کوهن نیز مابین دو نوع ناسیونالیسم تفکیک قائل می‌شد، مدل غرب مدنی و شرق قومی. طبق نظر کوهن ناسیونالیسم غربی یک مبنای اجتماعی در نهادهای مدنی و بورژوازی داشت. در مقابل در شرق عدم حضور این نهادها و طبقات اجتماعی به معنای این است که ناسیونالیسم بیشتر ارگانیک و متکی بر روشنفکران برای برساختن یک ایده ملی بوده است.

Hans Kohn, The Idea of Nationalism: A Study in Its Origins and Background, New York: Macmillan, 1944, pp 329-330

۱۱- **ترانسیلوانی:** ترانسیلوانی یک منطقه تاریخی است که در قسمت مرکزی و غربی

رومانی قرار دارد. در برهه های تاریخی مختلف، این منطقه جزء داکیا (Dacia)، امپراتوری روم، امپراتوری هون، پادشاهی‌های گپید (Gepid)، و امپراتوری بلغارستان بوده است. بعنوان یک واحد سیاسی، ترانسیلوانی از قرن ۱۱ بخشی از پادشاهی مجارستان بود و در دوره تسلط امپراتوری عثمانی بر این منطقه (۱۵۷۱)، ترانسیلوانی وضعیت خودمختاری بدست آورد، و بدینگونه در دوره های بعدی نیز چنین وضعیتی را بعنوان بخشی از پادشاهی مجارستان (۱۷۱۱) و امپراتوری اتریش-مجارستان (۱۸۷۱) حفظ نمود و نهایتاً بعد از جنگ جهانی دوم جزء پادشاهی رومانی گردید.

در این باره ببینید:

Katherine Lovatt, "Tolerant Transylvania, Why Transylvania will not become another Kosovo", Central Europe Review, Vol. 1, No. 1427, (September 1999)

ناروا: ناروا سومین شهر بزرگ استونی است که در منتهی الیه شرقی این کشور و در مرز با روسیه واقع است. ۹۳/۸۵ درصد از جمعیت کنونی ناروا، روس زبان هستند و بدینگونه یکی از نقاط حساس برای این جمهوری کوچک بالتیک به شمار می رود.

کریمه: کریمه یا جمهوری خودمختار کریمه یک منطقه خودمختار واقع در کرانه شمالی دریای سیاه است و شکل شبه جزیره دارد. طبق آمار سال ۲۰۰۱ اوکراین از جمعیت ۲۰۳۳۷۰۰ نفری این منطقه، ۵۸/۳۲ درصد روس، ۲۴/۳۲ درصد اوکراینی، ۱۲/۱ درصد تاتار کریمه ای، ۱/۴۴ درصد بلاروس، ۰/۵۴ درصد تاتار، ۰/۴۳ درصد ارمنی، ۰/۲۲ درصد یهودی، هستند. بدینگونه چنین تنوع قومی و بویژه در اکثریت بودن روس ها در این شبه جزیره، همواره می تواند مشکلاتی برای اوکراین بوجود آورد.

۱۲- ترانس-دنستر یا ترانسنیستریا (Transnistria) یا بطور کامل تر جمهوری پریدنستروویا مولداوی (Republic Moldavian Pridnestrovian) یک منطقه جدایی طلب واقع در مرزهای مولداوی است. هیچ سازمان بین المللی یا دولتی این جدایی طلبی ترانس

دنیستر را به رسمیت نشناخته و بطور دوژوره بخشی از مولداوی به شمار می رود. این منطقه مابین رودخانه دنیستر و مرز مولداوی با اوکراین واقع است، یعنی درست یک نوار باریکی از مرزهای شرقی مولداوی و اوکراین را شامل می شود. طبق اطلاعات سال ۲۰۰۴، ترکیب جمعیتی این منطقه بدینگونه است: مولداوها ۳۱/۹ درصد، روس ها ۳۰/۴ درصد، اوکراینی ها ۲۸/۸ درصد. برخی از اقلیت های دیگر شامل بلغارها، یهودی ها، آلمانی ها، بلاروس ها، گاگائوزها Gagauz، لهستانی ها نیز در این منطقه ساکن هستند. این منطقه جدایی طلب همواره برای این جمهوری کوچک اروپای شرقی یک معضل بزرگ قلمداد شده است، بویژه آنکه استقلال آن را در مقابل روسیه آسیب پذیرتر نموده است.

۱۳- عقاب دو سر تزار بعنوان نشان دولتی و پرچم سرخ و نماد ارتش سرخ در نظر گرفته شده است. انتخاب این نماد در دوره پوتین، طبق نظر برخی حاکی از تلاش روسیه برای احیای خود و بازگشت به میراث گذشته است. پوتین پس از انتخاب این نماد، اظهار داشت: «پرچم تزاری حدود ۳۰۰ سال نماد روسیه بوده، و نشان دولتی عقاب دو سر سابقه ای ۵۰۰ ساله در میان علائم روسیه دارد. اگر ما علائم قبل و بعد از انقلاب اکتبر را رد کنیم، به این معنی است که زندگی مادران و پدران خود را بی معنا بدانیم.»

الهه کولایی و دیگران، بررسی زمینه های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی

در فدراسیون روسیه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۱، ص ۲۰۴

۱۴- تاراز کوزیو در طی مقاله ای دیگر، دیدگاه کوهن در مورد تقسیم ناسیونالیسم به مدنی غرب (خوب) و قومی شرق (بد) را نیز مورد نقد قرار داده و ۶ ایراد اساسی بر آن وارد ساخته است. در مجموع وی مدل غرب مدنی و شرق قومی را اسطوره ساخته شده توسط محققانی نظیر کوهن می داند و در واقع آن را رد می نماید.

Taras Kuzio, "The Myth of the civic state: a critical Survey of Hans Kohn's framework for understanding nationalism", Ethnic

and Racial Studies, Vol. 25, No. 1, (January 2002), pp20-39

۱۵- کاتارینا وولکزوک نیز این انتقاد را بر بروبیکر وارد می‌داند، بویژه در مورد لهستان که بروبیکر این مورد را نیز بعنوان یک دولت در جنگ، ملی ساز قلمداد می‌کند.

Ktaryna Wolczuk, "History, Europe and the 'national idea': the 'official' narrative of national identity in Ukraine", Nationalities Papers, Vol.28, No.4, (2000), P675

۱۶- دیوید جی. اسمیت نیز در نقد و بررسی مدل دولتهای ملی ساز بروبیکر، نگرش عمیقاً منفی وی درباره اروپای شرقی و مرکزی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

David J. Smith, "Framing the National Question in Central and Eastern Europe: A Quadratic Nexus?", The Global Review of Ethnopolitics, Vol. 2, No.1, (September 2002), P14

۱۸- حتی لهستان به عنوان یکی از کشورهای پیشرو در کاهش نفوذ روسیه، در سال ۱۹۹۹ توانست به عضویت ناتو نیز در آید، و در حال حاضر با طرح استقرار دفاع ضد موشکی توسط ایالات متحده در این کشور، موجب خشم شدید روسیه شده است.

۱۸- تاراس کوزیو دولتهای پس از کمونیست را شامل دولتهای اروپای مرکزی، شرقی و جنوب شرقی و نیز ۷ دولت شوروی سابق (اوکراین، روسیه، بلاروس، مولداوی، لیتوانی، لتونی و استونی) می‌داند. بدین گونه وی سه جمهوری قفقاز جنوبی و ۵ جمهوری آسیای مرکزی را در این چارچوب قرار نمی‌دهد.

۱۹- ایره Eire/ ایرلند. ایره، نام ایرلندی جزیره است که در زبان انگلیسی ایرلند نامیده می‌شود. ایره تلفظ جدید واژه قدیمی اریو Eriu است، یک شخصیت اسطوره ای که به گائلز Gaels کمک نمود تا ایرلند را اشغال کند. در نزد ایرلندی‌ها، ایره واژه ای است که از آن برای نامیدن کل جزیره ایرلند استفاده می‌کنند. همچنین ایره، نام رسمی جمهوری ایرلند است که بر بیشتر جزیره ایرلند اعمال حاکمیت می‌کند.

J.P. Mallory and D.Q. Adams, (eds), Encyclopedia of Indo-European Culture, London: Fitzroy Dearborn Pub, 1997, p. 194

Chaminda K. Weerawardhana, Influential Experiments: Nationalism and State-Building in the 'Post-Colonial' Space: Eire/Ireland and Ceylon/Srilanka, Paper presented at the Annual Conference of the Political Studies Association of Ireland(PSAI) at University College, Cork,(Sept 20-22/ 2006), 1-11

<http://www.psai.ie/conferences/papers2006/weerawardhana.pdf>

۲۰- البته مجارستان از جمله نمونه‌های نسبتاً موفق است که توانسته است در طول زمان به یک یکپارچگی و همبستگی ملی دست یابد. ملت کنونی مجارستان بطور بارز شالوده‌ای است از مجارها Magayars، آلمانی‌ها، اسلواک‌ها، والاشین‌ها Wallachians، صرب‌ها، کرواسیایی‌ها، که برخی استحال‌گشته‌اند و برخی نگشته‌اند، ولی در کل بعنوان اعضای ملت مجارستان با حقوق برابر مطرح می‌شوند.

Bachtiar Islamov, "Quest for models of coexistence: national and ethnic dimensions of changes", in Koichi Inoue and Tomohiko Uyama. Sapporo(eds), the Slavic Eurasian World, Japan, Hokkaido University: Slavic Research Center, 1998, p 166

منابع

۱. اسکاچیل، تدا (۱۳۸۴). "بازگرداندن دولت: استراتژی های تحلیل در تحقیقات امروزی"، فصلنامه گفتگو، شماره ۴۵.
۲. اسمیت، آنتونی . دی (۱۳۸۳). "ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ"، ترجمه منصور انصاری، تهران: موسسه مطالعات ملی.
۳. بدیع، برتران (۱۳۸۳). "توسعه سیاسی"، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر قومس.
۴. بول، هدلی (۱۳۸۵). "نقش مثبت دولت در امور دنیا"، در اندرولینکلیر، مفاهیم اساسی در روابط بین الملل: "نظریه هنجار گذار و آینده نظم جهانی"، ترجمه لی لا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۵. زرگر، افشین (تیرماه ۱۳۸۵). "کاتالونیای مبارز؛ ملت سازی های نوین در اروپا با مکانیزم رفراندوم"، همشهری دیپلماتیک، شماره چهارم.
۶. هابس باوم، اریک جی (۱۳۸۳). "ملت و ملی گرایی"، ترجمه علی باش، مشهد: انتشارات مهردادامون.
۷. هتنه، بزورن (۱۳۸۱). "تئوری توسعه و سه جهان"، ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر قومس.
۸. هینبوش، ریموند الویشس و احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۲). "سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه"، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
9. Abramowitz, Morton. Heather Hurlburt (2004), The Shaky State of Nation_Buiding, "Wasington Post, (7/12/2004) Accessed at 19/9/2007, The Century Foundation, <http://www.tcf.org>
10. Almond, Gabriel A. and Coleman, James S. (1960). The

Politics of the Developing Areas, Princeton: Princeton University Press.

11. Andac, Elif (2007). "State Building in the 'Other' Europe: A Model of Transition with Empires, Transnational States and Nation-states", Department of Sociology, University of Washington, (17/8/2007)<http://www.princeton.edu/~scr/papers03/andac.pdf>

12. Barner-Barry, C. (1999). "Nation Building and the Russian Federation", in Betty Glad and Eric Shiraev(eds), The Russian Transformation, London:Palgrave Macmillan.

13. Bremmer, Ian (2003). "Nation-and State-Building in Eurasia", Georgetown Journal of International Affairs, (Winter/Spring 2003)

14. Brubaker, Rogers (1994). "Nationhood and the national question in the Soviet Union and Post-Soviet Eurasia: an institutionalist account", Theory and Society, V.23.

15. Brubaker, Rogers (1996a). Nationalism Reframed: Nationhood and the national Question in the New Europe, Cambridge: Cambridge University Press.

16. Brubaker, Rogers (1996b). "Nationalizing States in the old 'New Europe' and the new", Ethnic and Racial Studies, Vol.19, No.2.

17. Brubaker, Rogers (1998). "Myths and misconceptions in the study of nationalism", in John A. Hall(ed), The State of the Nation; Ernest Gellner and the Theory of Nationalism, Cambridge:

Cambridge University Press.

18.Center for strategic & International Studies (CSIS), (January 1, 2003). "Play to Win: report of the Post-Conflict Reconstruction Commission", Washington D.C.

<http://www.csis.org/media/csis/pubs/plytowin.pdf>

19.Clements, John (1996). Clements Encyclopedia of World Governments, Vol. 7, Dallas: Political Research INC.

<http://www.politicalresearch.com/index.cfm?fuseaction=failedlogin-14k>

19.Commings, Sally N. (1998), "The Kazakhs: Demographics, diaspora and 'return' ", in Charles King and Neil J. Melvin(eds), Nations Abroad; Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union, Boulder, CO: Westview.

20.Dempsey, Gary T. and Fontaine, Roger W. (2001),Fool's Errands: America's Recent Encounters with Nation Building, Cato Institute, Review by Alan W. Bock, "The Folly of Nation Building", http://libertyunbound.com/archive/2002_05/bock-folly.html

21.Derichs, Claudia and Heberer, Thomas (July 2006). "Introduction: Diversity of Nation-Building in East and Southeast Asia", European Journal of East Asian Studies, Vol.5, no.1.

22.Dobbins, James and et al. (2005), The UN's in Nation-Building, From the Congo to Iraq, Santa Monica: Rand Corporation.

23.Dobbins, James and et al. (2003),America's Role in

Nation-Building, From Germany to Iraq, Santa Monica: Rand Corporation.

24. Erstboll, Eva. (8-9 October 2001), "The Principle of Non-Discrimination in Matters Relating to National Law-A Need for Clarification", Paper Presented at the 2nd European Conference on Nationality, Challenges to nation and International Law on Nationality at the New Millenium, Strassbourg.

25. Fukuyama, Francis. (2004), State-Building, Governance and World Order in the 21st Century, Ithaca, New York: Cornell University Press.

26. Gonzalez, Francisco E. The Problem of State-Building and Nation-Building in Latin America, overview format, Washington D.C.: John Hopkins University.

http://www.sais-jhu.edu/programs/whs/whs_bologna_center/history4.pdf

27. Hehir, Aidan and Robinson, Neil (2007). State-building, Theory and Practice, London and New York: Routledge, Taylor and Francis Group.

28. Hippler, Jochen. (2008) "Nation-states for Export? Nation-building between ,military intervention, crisis prevention and development policy", (Accessed 15/1/2008)

http://www.jochen-hippler.de/Aufsätze/Nation-States_for_Export/nation-states_for_export.html

29. Jagers, Keith. (April 1992), "War and the Three Faces of Power: War Making and State Making in Europe and the Americas", *Comparative Political Studies* , Vol.25, no. 1.

30. Kazemi, Ali-Asghar. (Spring 2005), "The Dilemma of Nation-Building in Post-Sadam Iraq", *Journal of Law and Politics*, Tehran, Islamic Azad University, Science and Research Campus, Vol.1, No.2.

31. King, Charles and Melvin, Neil J. (1998), *Nations Abroad; Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union*, Boulder, CO: Westview.

32. Kuzio, Taras. (2001), " 'Nationalising states' or nation-building? A critical review of the theoretical literature and empirical evidence", *Nations and Nationalism*, Vol.7, No.2.

33. Kymlicka, Will. "Western Political Theory and Ethnic Relations in Eastern Europe", in Will Kymlicka and M. Opalski (2001), *Can Liberal Pluralism be Exported? Western Political Theory and Ethnic Relations in Eastern Europe*, Oxford: Oxford University Press.

34. Linz, Juan and Stepan, Alfred. (1996), *Problems of Democratic Transition and Consolidation, Southern Europe, South America and Post-Communist Europe*, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.

35. Motil, Alexander J. (1993), *Dilemma of Independence; Ukraine After Totalitarianism*, New York: Council of Foreign

Relations Press.

36. O'Halloran, Patrick J. (1998), "The role of identity in post-conflict, multiethnic state-building: the case of Bosnia-Herzegovina and the Dayton Accord", Conference of Defence Associations Institute, First Annual Graduate Student Symposium, (13-14 November 1998) <http://www.cda-cdai.ca/symposia/1998/98ohalleron.htm>

37. Pan, Esther. (October 2, 2003), "United Nations: Nation-Building", Council on Foreign Relations, http://www.cfr.org/publication/7755/united_nations.html?

38. Payne, James L. (Spring 2006), "Does Nation Building Work?", The Independent Review, Vol. x, N.4.

39. Pei, Minxin and Kasper, Sara. (May 2003), "Lessons from the Past: The American Record on Nation Building", Carnegie Endowment for International Peace, Policy Brief 24, Washington D.C.

40. Prizel, Ilya. (1998), National Identity and Foreign Policy; Nationalism and Leadership in Poland, Russia, and Ukraine, Cambridge: Cambridge University Press.

41. Center for Global Development (2005), "Rich World, Poor World: A Guide to Global Development", (Accessed 12/11/2007) <http://www.cgdev.org>

42. Schwartz, Katrin Z. S. (2001/2002), "Teaching Nations and nationalism in the (Former) Soviet Union", University of Florida.

<http://www.tamilnation.org/selfdetermination/nation/schwartz.htm>

43. Shevel, Oxana. (Sept 29- Oct 1, 2005), "Citizenship Policies in the Post-Soviet States: Towards a Dynamic Model", Paper Presented at the First Annual Danyliw Seminar in Contemporary Ukrainian Studies, University of Ottawa, Canada.

44. Smith, Graham and et al. (1998), Nation-building in the Post-Soviet Borderlands, The Politics of National Identities, Cambridge: Cambridge University Press.

45. Smith, David J. (September 2002), "Framing the National Question in Central and Eastern Europe: A Quadratic Nexus?", The Global Review of Ethnopolitics, Vol. 2, No. 1.

46. Stephenson, Carolyn. (January 2005), "Nation Building", Beyond Intractability.org
http://www.beyondintractability.org/essay/nation_building/?nid=1351

47. Talentino, Andrea Kathryn. (October 2004), "The two faces of nation-building: developing function and identity", Cambridge Review of International Affairs, Published by Routledge, part of the Taylor & Francis Group, V. 17, N. 3.

48. Wikipedia, the free encyclopedia, "Nation-building", (Accessed 12/8/2007)

<http://en.wikipedia.org/wiki/Nation-building>

49. Wilson, Andrew. (1997), *Ukrainian Nationalism in the 1990s; A Minority Faith*, Cambridge: Cambridge University Press.

50. Wilson, Andrew. (1998), "The Ukraine: engaging the 'Eastern Diaspora' ", in Charles King and Neil J. Melvin(eds), *Nations Abroad; Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union*, Boulder, CO: Westview.

51. Wolczuk, Ktaryna. (2000), "History, Europe and the 'national idea': the 'official' narrative of national identity in Ukraine", *Nationalities Papers*, Vol.28, No.4.

52. Yiftachel, Oren. (November 1996), "Nation Building or Ethnic Fragmentation? Frontier Settlement and Collective Identities in Israel", *Lewis Center for Regional Policy Studies, Working Papers Series*, <http://www.sppsr.ucla.edu/lewis> (Accessed 20/9/2007)